

پاسخ به پرسش‌های ۳۴۴ تا ۳۵۱

۳۴۴- طفلی که از مادر ایرانی و پدر خارجی در ایران متولد شده آیا ایرانی محسوب می‌شود؟
پاوری (دادستانی کل کشور):

دو نظریه قابل ارائه است:

نظریه اول - با توجه به بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی و مفهوم مخالف بند «الف» ماده ۹۷۷ قانون مدنی طفل مذکور ایرانی محسوب می‌شود.

نظریه دوم - با توجه به مواد ۹۶۳ و ۹۶۴ قانون مدنی مادر طفل به تبعیت از شوهر، خارجی محسوب می‌شود و با این توصیف، باید گفت این طفل از پدر و مادر خارجی متولد شده است و چنین طفلی در صورتی ایرانی است که شرایط مذکور در بندهای ۴ یا ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی را دارا باشد. به عبارت دیگر، طفل مورد سؤال به صرف ایرانی بودن مادرش ایرانی نیست مگر این که شرایط بندهای ۴ یا ۵ ماده ۹۷۶۳ قانون را داشته باشد که در این صورت به اعتبار دارا بودن این شرایط ایرانی است نه به اعتبار این که مادرش ایرانی بوده است. رویه عملی در حال حاضر نیز منطبق بر این نظریه است و به همین جهت برای فرزندان مردان خارجی که با زن ایرانی ازدواج می‌کنند (مثل افغانه) شناسنامه ایرانی صادر نمی‌کنند. با توجه به این که در حقوق ایران وجه غالب برای شناسایی تابعیت «اصل خون» است به عقیده این جانب نظریه دوم از اعتبار و نفوذ حقوقی بیشتری برخوردار است.
دکتر منصوری (دانشگاه آزاد اسلامی):

استناداً به بند ۴ و ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی و بند ۴ ماده ۹۷۷ می‌توان چنین گفت که این کودک ایرانی محسوب می‌شود مضاف بر این که هرگاه دادگاه مرجع رسیدگی، با فردی مواجه باشد که بیش از یک تابعیت دارد ولی یکی از تابعیت‌های او تابعیت دولت متبوع قاضی است دادگاه باید او را تبعه دولت متبوع خود محسوب کند و تابعیت خارجی او را کان لم یکن تلقی کند این از آن جهت است که مطابق اصول حقوق بین الملل هر دولتی در تعیین این که چه کسی اتباع آن دولت محسوب می‌شوند دارای استقلال و حاکمیت است. این قاعده نه تنها در مورد تابعیت‌های مضاعف تولدی یعنی تابعیت‌های مضاعف ناشی از تعارض اصل خون (jus sanguinis) و اصل خاک (jus soli) اعمال می‌گردد بلکه در موارد مربوط به تابعیت‌های مضاعف اکتسابی یعنی تابعیت‌های مضاعف ناشی از ازدواج کسب تابعیت جدید با حفظ تابعیت سابق نیز اعمال می‌گردد این مطلب در قرارداد ۱۹۳۰ لاهه مرسوم به قرارداد راجع به مسایل مربوط به تعارض قوانین نسبت به تابعیت نیز پیش بینی شده است که هرگونه مسأله درباره

این که آیا فردی تابعیت دولت معینی را دارد یا نه بر طبق قانون همان دولت حل و فصل می‌شود. (مواد ۱ و ۲ قرار داد ۱۹۳۰ لاهه) به عبارت دیگر قانونی که به واسطه تابعیت شخص ذی نفع به عنوان قانون صلاحیت دار معرفی می‌شود نمی‌تواند قانون خارجی باشد مگر این که اعمال قانون مقرر دادگاه در مورد عامل ارتباط تابعیت نشان داده باشد که ذی نفع فاقد تابعیت کشور متبوع محکمه است.

نظریه قضات دادگستری کرج:

اکثریت:

با توجه به بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به وجود آمده‌اند به طریق اولی فرزندی که از مادر ایرانی متولد شود ایرانی محسوب می‌گردد و نظریه دکتر امامی نیز مؤید آن است.

اقلیت:

از آنجا که اخذ و تحصیل تابعیت تابع ضوابط و شرایط خاص حاکمیت است و قانون گذار مانیز در ماده ۹۶۴ روابط بین ابوبین و اولاد را تابع قانون دولت مطبوع پدر دانسته و در فرض سؤال نیز خارجی بودن پدر طفل مسلم است، به تبعیت از این قاعده طفل خارجی محسوب می‌شود.
صدقی (مستشار دادگاه تجدیدنظر):

قانون گذار ایرانی بر اساس مصالح کلان کشور مطابق ماده ۹۷۶ قانون مدنی صرف ایرانی بودن مادر را برای ایرانی تلقی کردن طفل، کافی نمی‌داند. و علی‌رغم این که در بند ۳ ماده فوق‌الذکر مقرر کرده «کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشند.» ایرانی تلقی می‌شوند راجع به مادران ایرانی اطفال متولد شده در ایران، چنین مجوزی داده نشده و وحدت ملاک هم در این گونه امور که جنبه سیاسی و امنیتی و دارای ترتب آثار سوء اجتماعی و اقتصادی است، نمی‌تواند موثر باشد. مضافاً این که تابعیت یک امتیاز است که دولت به یک فرد اعطاء می‌کند و اگر شک در وجود آن باشد اصل عدم است و استصحاب (عدم اعطاء تابعیت) نیز حاکم است.
مؤمنی (شورای حل اختلاف):

نظریه همه اعضا مستفاد از بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی می‌توان طفل مذکور در سؤال را حداقل تا قبل از سن ۱۸ سالگی ایرانی فرض کرد و بعد از سن ۱۸ سالگی هم در صورتی که مطابق بند ۴ ماده ۹۷۷ ق. م. عمل نکند. بر اساس اطلاق بند ۱ ماده ۹۷۶ تابعیت ایرانی او استصحاب می‌شود. همچنین با وحدت ملاک از قسمت آخر ماده ۹۸۸ ق. م. و تبصره بر آن که اطفال را

از حیث تابعیت تابع مادر فرض کرده است می توان این نتیجه را استنباط کرد.

رضائی نژاد (دادگستری اسلامشهر):
نظر به اکثریت همکاران قضایی؛

اصل پذیرفته شده در حقوق ایران (به عنوان اصل) سیستم خون است و در سیستم خاک با وجود شرایطی می توان تابعیت ایرانی را برای متولدین ایران قائل شد. یعنی این که صرف داشتن مادر ایرانی در قانون مدنی امتیازی محسوب نمی شود طفل تابع شرایط عمومی مندرج در ماده ۹۷۶ قانون مدنی است. اقلیت: ایرانی محسوب می شود به قیاس الویت بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی.

سید عباس حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۳ تهران):

بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی اشعار می دارد که «کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجی است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام لااقل یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند تابع ایران محسوب می شوند» در این ماده تابعیت ایرانی اطفال کمتر از ۱۸ سال که از پدر خارجی متولد شده اند نفی نگردیده و به عبارت دیگر قانون نگفته که این اطفال

ایرانی نیستند بلکه مقنن

به لحاظ این که این گونه اطفال در ایران به دنیا آمده اند و از طرف دیگر چون مادر آنها ایرانی است حق انتخاب دارند تا پس از رسیدن به سن رشد عقلانی تابعیت پدر را کسب کنند یا این که یک سال تمام در ایران سکونت کرده و تابعیت دایم ایران را بدست آورند. به نوعی می توان گفت که این اطفال می توانند بدون تشریفات قانونی تابعیت ایران

را ترک کنند بنابراین این اطفال ایرانی محسوب می شوند با این فرض که بعداً می توانند تابعیت خارجی برای خود انتخاب کنند.

سفلایی (دادگستری هشنگرد)؛

اتفاق نظر: در مورد سؤال چنانچه مورد مشمول بند ۵ ماده ۹۷۶ باشد تبعه ایران محسوب می گردد مگر این که وفق بند ب ماده ۹۷۷ قانون مدنی رفتار شده باشد و قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی تمام و یکسال اقامت در ایران تابعیت پدر را دارد که از بند ب ماده ۹۷۷ ق. م نیز همین استفاده می شود زیرا در این بند آمده است «... بخواهند به تابعیت پدر خود باقی بمانند باید ظرف یک سال... یعنی تابعیت پدر را دارد و با جمع شرایط بند ۵ ماده ۹۷۶ ق. م تابعیت او تحمیل می شود.

البته چنانچه وفق ماده ۹۸۷ ق. م تابعیت زوج تحمیل شده باشد موضوع مشمول بند ۴ ماده ۹۷۶ ق. م است و چنانچه یکی از والدین در ایران متولد شده باشد، طفل تبعه ایران است.

حسن علی معدنی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۳ تهران):
طفل موضوع، سؤال ایرانی است (نظر اکثریت

همکاران) زیرا به قیاس بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی که طفلی را که از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به وجود آمده است ایرانی می داند طفل موضوع سؤال به جهت ایرانی بودن مادرش، ایرانی تر از طفل موضوع بند ۴ ماده ۹۷۶ است. نظر اقلیت هم غیر ایرانی بودن طفل مورد بحث بود زیرا موارد تسری تابعیت ایران در قانون، حصری است نه تمثیلی لذا در صورت شک، اصل عدم است.

شاه حسینی (دادگستری ورامین):

صرف ایرانی بودن مادر اثری در تابعیت ایرانی طفل ندارد و با این وصف نمی توان گفت طفل ایرانی است. لیکن با توجه به بند (۴) ماده (۹۷۶) قانون مدنی، در فرضی که مادر متولد ایران باشد اولاً: اگر مقررات تابعیت قانون متبوع زوج مانند قانون ایران (بند ۶ ماده ۹۷۶ ق. م) ازدواج را سبب تحمیل تابعیت زوج بر زوجه بداند، با این وصف مطابق بند (۶) ماده (۹۷۶) ق. م و ماده (۹۸۷) ق. م تابعیت خارجی زوج بر مادر ایرانی تحمیل می شود و لذا مادر نیز خارجی محسوب می شود و در این فرض با فرض جمع شرایط مقرر در بند (۴) ماده (۹۷۶) ق. م «۱- تولد طفل در ایران ۲- تولد احد از والدین در ایران»، طفل ایرانی محسوب می شود ثانیاً:

بر فرض این که مطابق مقررات تابعیت قانونی زوج، پیوسته از ازدواج تابعیت زوجه زایل نشود و وی بر تابعیت قبلی خود باقی بماند، لیکن خود وی (مادر) در ایران متولد شده باشد، در این فرض نیز مطابق بند (۴) ماده (۹۷۶) می توان طفل را ایرانی محسوب کرد، چه این که مفاد بند (۴) ماده (۹۷۶)

بر مبنای سیستم خاک در تابعیت است و آن چه مورد نظر قانون گذار در بند (۴) بوده است، تولد طفل واحد از والدین در ایران بوده است لذا تابعیت خارجی والدین خیلی مورد نظر قانون نبوده است، هر چند به عنوان قید در بند (۴) ذکر شده است چه این که اولاً: سیستم خاک بر مبنای تولد اشخاص در خاک کشور است و در مسأله مفروض ما نیز این موضوع فراهم است (تولد طفل و مادر وی در ایران) ثانیاً: اساساً تابعیت مادر در تعیین تابعیت طفل، چه در سیستم خاک و چه در سیستم خون اثری ندارد، چه این که سیستم خاک بر مبنای تولد شخص در خاک کشور است و سیستم خون بر مبنای تابعیت پدر است و بنابراین این که مادر تابعیت ایرانی داشته باشد یا خارجی، مؤثر در موضوع نیست، با این وصف چنانچه در فرض اخیر مطابق مقررات قانون تابعیت شوهر، تابعیت قبلی مادر ایرانی حفظ شود و مادر وی در ایران متولد شده باشد در فرض مسأله به قیاس اولویت (با فرض مذکور) طفل ایرانی محسوب می شود.

محمدی (حوزه قضایی بخش گلستان):

در فرض دوگانه ذیل، آن طفل ایرانی محسوب می شود:

۱- طفل مورد سؤال که در ایران متولد شده است با توجه به شرایط مندرج در بند ۴ ماده ۹۷۶ قانون مدنی وقتی ایرانی محسوب می شود که مادر آن طفل ولو خارجی باشد در ایران متولد شده باشد.

۲- با توجه به جمع شرایط مندرج در بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی طفل مورد سؤال که در ایران متولد شده است چه مادرش خارجی باشد چه ایرانی، وقتی ایرانی محسوب می شود که:

۱- پدر آن طفل خارجی باشد

۲- طفل بلافاصله پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام لااقل یکسال دیگر در ایران اقامت کرده باشند و لزومی ندارد که طفل پس از تولد تا قبل از سن ۱۸ سالگی در ایران بماند بلکه هرگاه پس از تولد، طفل را به خارج ببرند قبل از روزی که به سن ۱۸ سال تمام می رسد به ایران مراجعت و یک سال تمام بدون آن که در ظرف مدت مزبور از ایران خارج شود بماند، طفل مزبور ایرانی شناخته می شود و چنانچه شرایط بالا در فردی جمع شود خود به خود تبعه ایران شناخته می شود و احتیاج به هیچ گونه تقاضایی ندارد و هرگاه یکی از شرایط مذکور در بالا در کسی موجود نباشد تبعه ایران محسوب نمی گردد و ورود به تبعیت ایران طبق مقرراتی است که برای تابعیت در ماده ۹۷۶ قانون مدنی مقرر است.

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً- مطابق بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه، است، به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام لااقل یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند تبعه ایران محسوب می گردند. بنابراین طفل مورد سؤال حداقل مشمول بند ۵ ماده ۹۷۶ قانون مدنی است.

ثانیاً- مطابق بند ۳ ماده ۹۷۶ ق. م کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیرمعلوم باشند و همچنین وفق بند ۴ ماده ۹۷۶ ق. م کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده، به وجود آمده اند، تبعه ایرانی محسوب می گردند. بنابراین با قیاس اولویت باید گفت وقت طفلی که در ایران متولد شده و دارای پدر و مادر خارجی است که یکی از ابوی او در ایران متولد شده، ایرانی محسوب می گردد به طریق اولی باید طفلی را که دارای مادر ایرانی است و در ایران متولد شده تبعه ایرانی شناخت.

نظریه قریب باتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۴/۹/۱۰):

نظر به این که در فرض سؤال خارجی بودن پدر طفل مسلم است بنابراین به موجب بند ۴ ماده ۹۷۶ ق. م طفل مذکور هر چند که از مادر ایرانی و در ایران متولد شده است موقعی ایرانی محسوب می شود که مادرش نیز متولد ایران باشد لذا صرف این که مادر تبعه ایران باشد طفل مذکور ایرانی محسوب نیست مفهوم مخالف بند «الف» ماده ۹۷۷ قانون مدنی نیز مؤید همین مطلب است.

سؤال ۳۴۵- چنانچه ملکی که در رهن بانک است توسط مالک آن به فروش برسد طوری که وام مأخوذه و سود متعلقه بیش از مبلغ فروش باشد آیا موضوع جنبه کلاهبرداری دارد؟

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکزی):

می تواند کلاه برداری به شمار آید. بنابراین به طور کلی نمی توان گفت کلاه برداری است.

صدقی (تشکیلات و برنامه ریزی قوه قضاییه):

با توجه به این که اصل مالکیت فروشنده بر ملک مرهون باقی است و مال غیر به فروش نرفته بنابراین صرف فروش ملک مرهونه جرم نیست. لیکن اگر ملکی در رهن باشد و فروشنده بدون اطلاع به خریدار، آن را به وی بفروشد، به طوری که وام مأخوذه و سود متعلقه به آن بیش از ثمن معامله باشد با توجه به وجود عنصر فریب و فروش مال موهوم توسط فروشنده (زیرا پس از استیفاء حق توسط مرتهن، ثمن پرداختی بلاعرض شده و در اصل خریدار مال موهوم خریده است) مورد از مصادیق بارز کلاه برداری موضوع ماده ۱ قانون تشدید مجازات بوده و فروشنده مستحق مجازات جرم کلاه برداری می باشد.

منصوری (دانشگاه آزاد اسلامی):

با توجه به این که کلاه برداری عبارتست از بردن مال غیر با توسل به روش های متقلبانه و در هرحال اعمال روش های متقلبانه می بایست مقدم بر بردن مال باشد چنانچه در این مورد بانک را متضرر قلمداد کنیم (که با توجه به رهن بودن ملک چنین فرضی ممکن نیست)

گرفتن وام مقدم بر فروش ملک بوده و موضوع جنبه کلاه برداری ندارد و در صورتی که خریدار را متضرر قلمداد کنیم چنانچه از رهن بودن ملک اطلاع نداشته باشد و فروشنده نیز به قصد پرداختن دین خود به بانک چنین عملی را مرتکب شده باشد آن عمل مشمول عنوان کلاه برداری است. مؤسسی (شورای حل اختلاف):

در مورد این سؤال سه نظریه وجود دارد:

۱- طبق ماده ۱۴۴ قانون ثبت خریدار وظیفه دارد ملک شناسنامه دار را معامله کند و از قبل تحقیقات و بررسی های لازم به عمل آورد که چون چنین نکرده پس طبق قاعده اقدام عمل کرده است و به هر حال عمل فروشنده جرم محسوب نمی شود.

۲- طبق ماده ۱۱۷ قانون ثبت جرم است و اگر سکوت کند هم جرم است.

۳- نظریه (اکثریت): باید قائل به تفکیک شویم با فرض این که فروشنده (راهن) اطلاع از رهن بودن ملک و میزان بدهی آن دارد و با ایراد وصف سکوت می کند و خریدار را مطلع نمی سازد از ظاهر سند هم به واسطه المثنی بودن یا هر دلیل دیگری مشخص نشده که ملک در رهن است و بانک (مرتهن) هم موافقتی با انتقال ملک نکرده است در این جا عمل فروشنده واجد سوء نیت متقلبانه و کلاه برداری است چون طرف را مطلع نکرده است و در این فرض مستوجب مجازات مربوط به انتقال مال غیر (در حکم کلاه برداری) است اما چنانچه فروشنده به میزان بدهی ها (وام مأخوذه یا محاسبه سود متعلقه) اطلاع نداشته و خریدار هم از مرهونه بودن ملک در زمان

معامله اطلاع حاصل کرده باشد در این صورت با لحاظ فقدان سوء نیت، عمل فروشنده جرم محسوب نمی شود چون فاقد ارکان مجرمانه است هر چند از حیث مدنی موجب ضمان باشد.

شجاعی (نظریه اکثریت قضات دادگستری شهرستان شهریار):

موضوع مطروحه در سؤال کلاه برداری محسوب نمی شود چرا که در فرض سوال ارکان تحقق بزه کلاه برداری فراهم نیست زیرا صرف سکوت فروشنده ملک و عدم بیان موضوع رهن و وام گرفته شده عنصر مادی یا همان وسیله متقلبانه محسوب نمی شود و از سوی دیگر صرف قرار گرفتن ملک در رهن موجب زوال مالکیت راهن نمی شود و نامبرده در قبال اخذ ثمن از خریدار مالکیت خود را به وی منتقل کرده اگر هم این معامله بدون رضایت و اذن باشد غیر نافذ است لکن در مورد کلاه برداری، کلاه بردار متعاقب توسل به وسیله متقلبانه و فریب مال باخته و اخذ مال وی چیزی در قبال تحصیل مال مشککی عنه به وی واگذار نمی کند.

سید عباس حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۳ تهران):

ماده ۱۱۷ قانون ثبت اسناد و املاک بیان می دارد که هر کس به موجب سند رسمی یا عادی نسبت به عین یا منفعت مالی حقی به شخص یا اشخاصی داده و بعد نسبت به همان مال معین یا منفعت و به موجب سند رسمی معامله یا تعهدی معارض با حق مزبور کند به حبس محکوم می شود. با توجه به مفاد این ماده و رعایت رأی وحدت رویه شماره ۴۳ - ۱۳۵۱/۸/۱۰ که در همین راستا این گونه

عقد رهن موجب زوال مالکیت راهن نیست و اصل مالکیت وی همچنان نسبت به ملک مرهونه باقی است؛ مؤید این مطلب نظر حضرت امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله (باب رهن) و نظر مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) در کتاب المکاسب است

استدلال کرده که نظر به این که شرط تحقق بزه موضوع ماده ۱۱۷ قانون ثبت قابلیت تعارض دو معامله یا تعهد نسبت به یک مال است و در تقاطعی که ثبت رسمی اسناد به موجب ماده ۴۷ اجباری باشد سند عادی راجع به معامله آن مال طبق ماده ۴۸ در هیچ یک از ادارات دولتی پذیرفته نیست و قابلیت تعارض با سند رسمی را ندارد و مشمول ماده ۱۱۷ قانون ثبت نیست چنانچه مال غیر منقولی به موجب سند رسمی در رهن بانک قرار گیرد و سپس بدون رضایت بانک مرتهن با سند رسمی به غیر منتقل شود موضوع مشمول ماده ۱۱۷ قانون ثبت بوده و معامله معارض محسوب می شود و این امر از اطلاق ماده ۱۱۷ قابل استنباط است زیرا در ماده مرقوم آمده که نسبت به مال، حقی به شخصی داده و بعد نسبت به همان مال تعهدی معارض می کند که در فرض سؤال چون ملک در رهن بانک قرار گرفته و بانک حق عینی در مال پیدا نموده است معامله دوم قطعاً معارض با معامله اول محسوب می گردد. لکن چنانچه یکی از دو سند تنظیمی رسمی نباشد ولی عناصر و شرایط جرم کلاه برداری وجود داشته باشد می توان موضوع را کلاه برداری دانست.

اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۴/۹/۱۰):

با توجه به بحث و تبادل نظریه های به عمل آمده در جلسه می توان گفت فعل مالک ملک موضوع سؤال کلاه برداری نیست و عنوان جزایی دیگری هم ندارد زیرا که عقد رهن موجب زوال مالکیت راهن نیست و اصل مالکیت وی همچنان نسبت به ملک مرهونه باقی است؛ مؤید این مطلب نظر حضرت امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله (باب رهن) و نظر مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) در کتاب المکاسب و نیز رأی وحدت رویه شماره ۶۲۰ - ۷۶/۸/۲۰ و آراء اصرازی شماره ۴۲ - ۶۶/۸/۱۲ و شماره ۲۱ - ۷۶/۱۲/۱۲ هیأت عمومی شعب دیوان عالی کشور و مقررات قانون مدنی در باب رهن است و در صورت وقوع چنین معامله ای مرتهن می تواند با توجه به مفاد ماده ۷۸۱ قانون اخیر الذکر از حیث نقیصه به راهن رجوع کند.

نظریه اقلیت کمیسیون: فرض سؤال این است که وام مأخوذه و سود متعلقه بیش از ثمن معامله بوده و فروشنده (راهن) این مطلب را پنهان نگهداشته و خریدار نیز از موضوع بی اطلاع بوده است در این صورت ملکی را که متعلق به غیر (بانک) بوده فروخته است اکنون اگر بر این باشیم که در کلاه برداری فعل مثبت متقلبانه شرط تحقق بزه مذکور است مورد فوق را می توان از مصادیق تحصیل مال فاقد مشروعیت قانونی و مشمول ماده ۲ قانون تشدید مجازات مرتکبان ارتشاء و اختلاس و کلاه برداری دانست. توضیح این که تعدادی از همکاران محترم هم اعلام داشتند عمل ارتكابی راهن با توجه به فرض سؤال و نظریه های ابزاری اقلیت از مصادیق کلاه برداری است.

۳۴۶- در پرونده ای حکم به محکومیت فردی به تحمل حبس تعزیری و پرداخت دیه صادر شده و پس از قطعی، در خصوص محکومیت حبس حکم اجرا شده است اما چون پرداخت دیه دارای مهلت بوده و محکوم از انقضای مهلت حاضر به پرداخت نیست:

۱- آیا قرار تأمین کیفری صادره ملغی الاثر می شود یا خیر؟
۲- آیا دادگاه می تواند با توجه اجرای مجازات تعزیری نوع تأمین را تبدیل یا میزان آن را تخفیف دهد؟

محمدی (دادگاه عمومی بخش گلستان):

نظر اول: با توجه به مفاد تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱: «هر گاه متهم یا محکوم علیه در مواعد مقرر حاضر شده باشد به محض اجرای حکم جزایی و یا قطعی شدن قرار تعلیق اجرای مجازات، قرار تأمین ملغی الاثر می شود» و پاسخ سؤال دوم نیز با پاسخ مذکور مشخص است.

نظر دوم: جواب بند ۱ سوال ۳۴۶: با توجه به ۱- مفاد بند دوم از ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ که «الزام به حضور با تعیین وجه الزام تا ختم محاکمه و «اجرای حکم» و در صورت استنکاف تبدیل به وجه الکفاله» می شود ۲- و مفاد ماده ۱۴۲ قانون مرقوم که «خواستن متهم از کفیل یا وثیقه گذار جز در مواردی که حضور متهم برای تحقیقات یا محکمه یا «اجرای حکم» ضرورت دارد ممنوع است» ۳- مفاد تبصره یک

ماده ۲۲۴ قانون مرقوم که در آن تصریح آمده است هر صورتی که نگهداری طفل برای انجام تحقیقات یا جلوگیری از تناسل، نظر به اهمیت جرم صورت گرفته داشته باشد، یا طفل ولی یا سرپرست نداشته یا ولی سرپرست او حاضر به التزام یا دادن وثیقه نباشد و شخص دیگری نیز به نحوی که فوقاً اشاره شد، التزام به وثیقه ندهد، طفل متهم تا صدور رای و اجرای آن در کانون اصلاح و تربیت به صورت مجامعت نگهداری می شود.

با توجه به ملاحظه مواد استنادی، قرار تأمین مسامحه با اجرای کامل مفاد ماده شماره هفدهم ماده ۱۳۲ در فرض سؤال مستوفی حیسب اجرا نشده رنگین دیه که از جمله مجازات های پنج گانه منافی در ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی است هنوز اجرا نشده و از طرف دیگر هنوز موثقت بر اخصار جدیداً ترسیم شده است که در این محکوم علیه اخذ و به محکوم علیه تحویل شده است و در این خصوص نظر است که نسبت اجرای مفاد ماده هفدهم ماده ۱۳۲ به نسبت اجرای مواد مذکور است. به نسبت اجرای مواد مذکور در مجازات های پنج گانه منافی، اجرای مواد مذکور در مجازات های پنج گانه منافی صورت گیرد.

و در جواب بند دوم سؤال ۳۳۶ به نظر با توجه به مفاد ماده ۱۳۲ قانون مرقوم که تأمین دیه به نسبت جرم و شدت مجازات و دلائل و اسباب اتهام و احتمال قرار متهم و از بین رفتن آثار جرمی سابقه مهم و در محبت مزاج و سن و حیثیت او متناسب باشد و با توجه به ماده ۲۶۵ قانون مرقوم هر گاه از حکم صادره درخواست تجدیدنظر شود، در این خصوص تأمین اشد نشانی باشد و یا متناسب با جرم ضرر و زیان تمامی خصوصیت نباشد، بنابراین در نظر بنده به دلائل موجود می تواند تأمین متناسب باشد.

و با توجه به مفاد ماده ۱۴۴ قانون مرقوم هر گاه محکم از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر قطعی یا قطعی تأمین کند دادگاه به درخواست وی رسیدگی و قرار قطعی صادر می نماید، قرار دادگاه در این مورد قطعی است. مطرح بودن پرونده در دیوان عالی کشور مانع از آن نخواهد بود که دادگاه نسبت به این تقاضای رسیدگی نماید. بنابراین با توجه به مفاد مواد قانونی استناد مذکور هر گاه من الزام پس از اجرای قسمتی از دادنامه صادره که در فرض سؤال اجرای مجازات حبس است با توجه به میزان محکوم به دیه در فرض سؤال، اقدام به تبدیل نوع قرار مجازات به حبس نماید، هر حیوان اجرای تأمین صورت گیرد.

از طرف دیگر باید توجه داشت که طبقه صدور قرار تأمین به نسبت اجرای کامل مفاد ماده است به اجرای حکم جزایی، لذا محکوم علیه محکوم علیه محکوم است مجازات های پنج گانه منافی در ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی باطلند یا محکومیت او غیر از مجازات بوده در مانی باشد از قبیل پرداخت محکوم به به ضرر و زیان وارده و رد مال یا مثل یا نسبت آن مال یا رفع تصرف یا مزاحمت و ممانعت از حق و استناد به ماده ۱۴۶ و ۱۴۴ از قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۶۱ در حین صدور قرار تأمین صافه باید میزان ضرر و زیان وارده به شاکی را معین نماید لحاظ کند بنابراین با توجه به ماده اخیر الذکر و سایر مواد قبل و بعد از قانون مرقوم، طبقه قرار تأمین صافه

به منظور تضمین اجرای حکم اعم از این که مورد حکم به شرح مذکور مجازات یا غیر مجازات باشد است همان طوری که در ماده ۱۴۵ اخیر الذکر اشاره به تأمین محکوم به از تأمین مأخوذه دارد.

اما مطلب دیگر که باید بدان توجه کرد این است که در چه مواردی عملاً و منطقاً و عرفاً و قانوناً قرار تأمین مأخوذه منافی الاثر می گردد که عبارتند از: ۱- موارد دوگانه ای که در تبصره دو ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ آمده یعنی هر گاه متهم، محکوم علیه در مواعد مقرر حاضر شده باشد و «نیز به محض شروع اجرای حکم جزایی و یا «قطعی شدن قرار تعلیق اجرا مجازات» ۲- هر گاه قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب یا حکم برائت متهم صادر شود که به استناد ماده ۱۴۴ از قانون مزبور، متهم باید سریعاً آزاد شود که به طریق اولی، تأمین مأخوذه هم منافی الاثر می شود.

۳- هر گاه محکومیت محکوم علیه، یک مجازات مثل شلاق یا حبس باشد و یا یک غیر مجازات یا غیر مجازات واحد، مفاد دادنامه صادره، اجرا شده محسوب و قرار تأمین منافی الاثر گردد.

۴- تبصره ۱ ماده ۱۳۹ قانون مرقوم: «کفیل یا وثیقه گذار در هر مرحله از دادرسی یا معرفی و تحویل متهم می تواند درخواست رفع مسؤلیت یا آزادی وثیقه خود را بکند.»

همان طوری که در بند دوم ماده ۱۳۲ و مواد ۱۴۲ و ۲۲۴ قانون مرقوم مشاهده می گردد، اجرای حکم در مواد مذکور به طور مطلق مطرح شده است یعنی اجرای کامل مفاد دادنامه صادره، اما در تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون گذار آمده و بیان کرده، به محض شروع اجرای «حکم جزایی»، قرار تأمین منافی الاثر می شود در واقع اجرای حکم را محدود به اجرای حکم جزایی نموده است و اجرای «حکم غیر جزایی» از قبیل ضرر و زیان وارده و رد مال یا مثل قیمت آن مال یا در مبحث تصرف عدوانی مندرج در ماده ۶۹۱ قانون مجازات اسلامی رفع تصرف یا مزاحمت یا معافیت از حق را لحاظ نکرده است و اشاره کرده که به محض شروع به اجرای حکم جزایی، قرار مأخوذه، منافی الاثر می شود. که این با فلسفه اخذ تأمین های کیفری که ضمانت اجرای کامل دادنامه است منافات و مغایرت دارد زیرا همان طوری که عرض شد در حین صدور قرار تأمین، قاضی باید هم مجازات های پنج گانه واقعه و ارتکابی را در نظر بگیرد و هم خسارت مالی و ضرر و زیان وارده به شاکی ماده ۱۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب و نیز در مواردی که از تکالیف و وظایف دادگاه محسوب می شود و دادگاه حسب مورد مثلاً در کلاه برداری، دستور، رد مال و در موضوع سرقت رد عین مال در موضوع رفع تصرف و ممانعت یا مزاحمت از حق حسب مورد لحاظ کند، بنابراین چون دیه در فرض سؤال از جمله مجازات های پنج گانه محسوب می شود و هنوز حکم کاملاً اجرا نشده و اجرای آن قسمت از حکم مربوط به دیه، به علت عدم فرا رسیدن موعد پرداخت دیه قابلیت اجرا ندارد ولو این که محکومیت حبس محکوم علیه تمام شده باشد بنابراین صرف شروع به اجرای حکم جزایی باعث منافی الاثر شدن قرار تأمین مأخوذه نمی شود.

پیشنهادات:

۱- تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۸ به این نحو تغییر یابد:

«هر گاه متهم یا محکوم علیه در مواعد مقرر حاضر شده باشد به محض اجرای کامل مفاد دادنامه و یا قطعی شدن قرار تعلیق اجرای مجازات، قرار تأمین منافی الاثر می شود»

۲- به عنوان ماده ۳۰۱ قانون مذکور در مبحث اجرا احکام کیفری آورده شود:

«در دعوی کیفری در صورت اثبات اعمار محکوم علیه نسبت به محکوم به (هر گاه محکوم به دیه یا ضرر و زیان وارده یا رد عین مال یا مثل یا قیمت آن باشد) محکوم علیه وقتی از زندان آزاد می شود که به موجب یا موجبات قانونی دیگر از قبیل اظهار عجز از تودیع وثیقه و کفالت و عدم اجرای کامل محکومیت در زندان نباشد.

تبصره ۱: ثبوت اعمار محکوم علیه در امور مالی مذکور، مانع اجرای سایر مفاد دادنامه قطعیت یافته نیست.

تبصره ۲: اجرای مفاد دادنامه قطعیت یافته چنانچه محکومیت دیه و ضرر و زیان وارده، رد عین یا مثل یا قیمت مال و یا مجازات های قانونی دیگر باشد نیاز به تقاضای محکوم له ندارد و به صرف قطعیت دادنامه، مفاد آن قابل اجرا خواهد بود مگر این که اجرای حکم به موجب قانون از قبیل درخواست اعاده دادرسی مندرج در ماده ۲۷۵ به تعویق افتد یا برابر مفاد تبصره ۲ ماده ۲۶۹ و مواد ۲۷۶ و ۲۸۳ و سایر موارد قانونی یا فسادی در آن مترتب باشد و یا مانع یا موانع قانونی دیگری باعث به تعویق افتادن یا متوقف شدن اجرای حکم گردد.

تبصره ۳: درخواست اعمار به محض صدور حکم بدوی قابل استماع خواهد بود.

تبصره ۴: درخواست اعمار غیر مانی محسوب وفق مقررات قابل تجدیدنظر است.

یاوری (دادستانی کل کشور):

در این حکم دو نوع محکومیت منظور گردیده یکی حبس و دیگری دیه و تأمین اولیه ناظر به هر دو جنبه است و چون در مورد دیه که بخشی از حکم است عملیات اجرایی شروع نشده بنابراین تأمین باقی است ولی بهتر است با لحاظ اجرای محکومیت حبس تأمین مأخوذه تعدیل شود.

نظریه اکثریت (دادگستری کرج):

تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری که به محض شروع اجرای حکم جزایی قرار تأمین منافی الاثر می گردد، پیرامون مجازات های واحد است و در خصوص جزایمی که دارای دو جنبه خصوصی و عمومی می باشد می بایست قائل تفکیک شد و در فرض سؤال نیز با توجه به این که دیه نیز مجازات می باشد از طرفی به موجب ماده ۱۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری توجه به جبران خسارت مدعی خصوصی در صدور قرارها مدنظر است لذا پس از اتمام حبس و با توجه به وعده دار بودن پرداخت دیه و این که به موجب ماده ۲۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری اجرای حکم در هر حال با دادگاه بدوی

صادر کننده حکم می باشد جهت اتخاذ تصمیم در صدور قرار مقتضی به نظر دادگاه صادر کننده می رسد .
نظریه اقلیت دادگستری کرج :

با توجه به تبصره ۲ و ۱ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری و این که فلسفه صدور قرار تأمین جهت دسترسی به متهم تا شروع اجرای حکم می باشد و در این مرحله وظیفه کفیل یا وثیقه گذار معرفی متهم بوده و در خصوص حبس نیز مجازات شروع گردیده قرار تأمین ملغی الاثر می گردد .

شاه حسینی (دادگستری ورامین) :

۱- با توجه به این که قرار تأمین با لحاظ و توجه به مجازات حبس و دیه تنظیم و صادر شده است با توجه به این که اساساً تأمین در جهت تضمین اجرای مجازات و جبران خسارت و ضرر و زیان ناشی از جرم نیز هست ، با این وصف با توجه به عدم اجرای مجازات دیه ، قرار تأمین رفع اثر نمی شود .

۲- با اجرای بخشی از مجازات (حبس) بخشی از فلسفه و مبنای اخذ تأمین و تناسب آن منتفی می شود و لذا با این وصف با در نظر گرفتن میزان دیه تقلیل میزان تأمین ، منطبق با منطق حقوقی و قضایی است .

نظریه اکثریت قضات دادسرا عمومی و انقلاب ناحیه ۳ تهران :

هر چند که قانون آیین دادرسی کیفری بیان داشته که پس از شروع به اجرا از تأمین مآخوذه رفع اثر می گردد لکن در ما نحن فیه رأی صادره دو قسمت دارد یکی حبس و دیگری پرداخت دیه که در خصوص حبس شروع به اجرا گردیده و چه بسا به نحو کامل مجازات اجرا شده ولی هنوز قسمت دوم محکومیت اجرا نگردیده ، مقنن مورد غالب

را در نظر گرفته و بیان کرده که با شروع به اجرا از تأمین رفع اثر می گردد بنابراین چون به هنگام اخذ تأمین دیه نیز مد نظر قرار گرفته لذا نمی توان از تأمین کیفری به طور کلی رفع اثر نمود ولی تخفیف یا تبدیل تأمین بلاشکال بلکه ضروری به نظر می رسد .
نظریه اقلیت :

با توجه به این که به موجب قانون پس از شروع به اجرای حکم از تأمین مآخوذه رفع اثر می گردد لذا در خصوص فرض سؤال چون شروع به اجرای حکم شده است بنابراین قانوناً باید از تأمین رفع اثر کرد و بازداشت محکوم علیه به لحاظ عجز از پرداخت دیه جز با اجرای ماده ۲ قانون نحوه محکومیت های مالی و یا ماده ۶۹۲ قانون مجازات اسلامی میسر نیست .
سفلیانی (دادگستری هشتگرد) :

تبصره ۲ ماده ۱۳۹ ق. آ. د. ک ناظر به موردی است که با شروع به اجرای حکم موجب جهت وجود تأمین نباشد به طور مثال کسی فقط به حبس محکوم شده و به زندان معرفی شود با شروع به اجرا و معرفی محکوم به زندان از قرار رفع اثر می شود و در صورتی که حکم دارای

اجزایی باشد به طور مثال حبس و شلاق و جریمه و دیه چنانچه همراه باشد در صورتی از قرار رفع اثر می شود که تمامی اجزا هم زمان شروع به اجرا شود لیکن چنانچه امکان شروع همه آن ها نباشد به طور مثال هنوز موعد پرداخت دیه نرسد یا به دلایل مذکور در ماده ۲۸۸ قانون فوق امکان اجرا شلاق نیست در این صورت از قرار تأمین رفع اثر نمی شود ولی با معرفی به زندان می توان از اختیار تبصره یک ماده ۱۳۹ استفاده کرد و با تقاضای ضامن از وثیقه یا وجه الکفایه رفع اثر کرد .

در مورد تبدیل تأمین با عنایت به این که وفق مواد ۲۸۸ و بعد از قانون آیین دادرسی کیفری اجرای حکم تحت نظارت و دستور دادگاه انجام می شود مسؤلیت دادگاه باقی است و هنوز از آن پرورنده و موضوع فارغ نشده است و اصولاً قاعده فراغ دادرسی حاکم بر ماهیت موضوع است و با توجه به ماده ۱۸۲ قانون مذکور که حتی پس از صدور رأی این امکان را به دادگاه داده است که در مورد درخواست تبدیل تأمین رسیدگی و اظهار نظر کرد و به نظر می رسد با توجه به حکم مقرر در مواد ۱۳۴ و ۱۳۶ قانون فوق رعایت تناسب قرار تأمین ایجاب می کند که دادگاه نیز بدون درخواست محکوم علیه تکلیف به تبدیل داشته باشد در واقع تبدیل در مورد سؤال حقی است برای محکوم علیه و تکلیفی است برای دادگاه لذا در فرض سؤال پس از اتمام حبس در مورد دیه با لحاظ ارزش ریالی آن در صورت لزوم در نوع یا میزان قرار تجدیدنظر کند .
شجاعی : (نظریه اکثریت قضات دادگستری شهرستان شهریار) :

با توجه به این که تأمین اخذ شده از متهم به موجب تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری تا زمان شروع به اجرای حکم به قوت خود باقی است لذا نظر به این که حکم موضوع سؤال دارای دو قسمت است قسمت اول محکومیت به حبس و قسمت دوم دیه و توجهاً به این که زمان پرداخت دیه هنوز فرا نرسیده است موجبی برای ملغی الاثر شدن قرار تأمین وجود ندارد چرا که حکم صادر شده از جهت دیه هنوز شروع به اجرا نگردیده است و در چنین وضعیتی امکان تخفیف قرار تأمین نیز فراهم نیست چرا که دادگاه متعاقب صدور رأی و قطعیت آن فارغ از رسیدگی است و امکان اتخاذ تصمیم راجع به تأمین که اصولاً راجع به متهم مصداق دارد نه محکوم قانوناً میسر نیست .

معذنی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱ تهران) :

بند ۱ : بنا به عقیده اکثریت همکاران چون دیه دارای جنبه مجازات بودن نیز می باشد و صرفاً ضرر و زیان شاکی خصوصی به شمار نمی آید و بر فرض که موضوع فقط جنبه جبران ضرر و زیان شاکی خصوصی هم باشد چون برابر مقررات آیین دادرسی کیفری یکی از جنبه هایی که در خصوص شدت و ضعف قرار به ویژه موضوع وثیقه یا وجه الکفایه لحاظ می شود میزان ضرر و زیان شاکی

خصوصی است لذا این موضوع نیز جزء فلسفه اخذ تأمین است بنابراین با اجرای محکومیت حبس قرار تأمین ملغی الاثر نمی شود و البته به عقیده اقلیت همکاران با شروع اجرایی مجازات قرار ملغی الاثر است و با فرارسیدن زمان دیه یا حق شاکی خصوصی باید از طریق مقررات احضار یا جلب متهم اقدام کرد . با توجه به عقیده اقلیت ذکر شده موضوع تخفیف یا تبدیل قرار خود به خود منتفی شد .

بند ۲- دادگاه باید نسبت به تخفیف و تبدیل تأمین اقدام نماید زیرا بر فرض این که دیه مجازات هم باشد بخشی از مجازات اجرا شده و زمان اجرای بقیه مجازات فرا نرسیده (نظر اکثریت) بنا به نظر اقلیت چون نص خاصی در خصوص تبدیل یا تخفیف وجود ندارد دادگاه هم تکلیفی ندارد .

در راستای نظریه اکثریت در خصوص هر دو بند فوق نظریه شماره ۶۳۴۵-۷/۱۲-۸/۸۰ اداره حقوقی پشخ ذیل قابل ذکر و راهگشا است : . . . و چنانچه متهم به دیه که جزای مالی است محکوم شده باشد قبل از شروع به اجرای حکم نمی توان تأمین را ملغی الاثر دانست و چنانچه مهلت پرداخت تمام نشده باشد بهتر است که تبدیل به تأمین شود که منتهی به بازداشت محکوم علیه نگردد . بنا به عقیده اکثریت همکاران چنین عملکردی جمع بین حقوق محکوم له و محکوم است .

پس در جمع بین دو بند ۲ نظر قابل طرح است :
۱- قرار تأمین ملغی الاثر است پس تبدیل و تخفیف تأمین منتفی است (اقلیت)
۲- قرار تأمین ملغی الاثر نیست :
الف - دادگاه می تواند تخفیف و تبدیل تأمین نماید (اکثریت) . ب- دادگاه هم مجوزی برای تبدیل یا تخفیف تأمین ندارد

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز) :
اولاً ، بخشی از پاسخ به سؤالات فوق به این نکته مهم بر می گردد که دیه جنبه مالی دارد یا این که مجازات است ؟ از یک سو مطابق ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی ، دیه در زمره مجازات های پنج گانه قرار گرفته و از سویی دیگر به موجب ماده ۱۵ همان قانون ، دیه به عنوان مالی تعریف شده که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است . اداره حقوقی دادگستری نیز به موجب نظریه شماره ۲۹۹۸-۷/۱۱-۱۳۶۲/۸ مقرر داشته که طبق قانون مجازات اسلامی دیه مجازات محسوب می شود . ولی در هر حال چون اصولاً دیه ولو به عنوان مال ، در مواردی تعیین می شود که جرمی ارتکاب یافته باشد لهذا صبغه مجازات بودن آن بر سایر جنبه ها و تفاسیر قوت دارد . به همین لحاظ نیز مقنن صریحاً در ماده ۱۵ قانون مجازات اسلامی ، دیه را برای جنایت در نظر گرفته است .

ثانیاً ، اداره حقوقی دادگستری نیز اعلام داشته که پس از شروع به اجرای حکم قطعی ، کفیل را مسؤلیتی نیست و وثیقه نیز باید آزاد یا مسترد گردد (نظریه شماره ۷/۱۱۱۹ مورخ ۱۳۶۱/۳/۶) و در صورتی که مجازات قانونی جرم فقط دیه باشد و قرار تأمین صادره ، اخذ کفیل یا وثیقه باشد ، نباید مبلغ وجه الضمانه یا ضمانت کفیل بیش از قیمت دیه تعیین شود (نظریه ۷/۴۵۱-۱۳۶۲/۲/۲۰-۱۳۶۲/۲/۲۰ اداره حقوقی دادگستری) .

غیر قضایی، بویژه نهادهای شبه قضایی مانند کمیسیونهای مختلف که طبق قانون تشکیل شده اند، می باشند. مانند کمیسیونهای ماده ۱۰۰ شهرداری و حل اختلاف مالیاتی، مراجع حل اختلاف قانون کار، کمیسیون سازمان تأمین اجتماعی و غیره که مجموعاً حدود ۵۰ نهاد شبه قضایی قانونی در مجموعه قوانین پراکنده پیش بینی شده است.

به عبارت دیگر کلمه مراجع در ماده ۱۰ ق.آ.د.م اعم از دادگاه های عمومی دادگستری و اختصاصی (مانند دادسراها و دادگاه های نظامی) و مراجع دیگری که به اذن قانونگذار تکلیف رسیدگی دارند، می باشد و این قانون هم امری است، زیرا موضوع صلاحیت دادگاه ها موضوعی اختیاری نیست تا حسب اراده اشخاص آنهايي که تمایل دارند به دادگستری مراجعه کنند و آنهايي که تمایل ندارند به نهادهای شبه قضایی مراجعه داشته باشند. چون نتیجه پذیرش صلاحیت دعاوی بر اساس اختیار و اراده اشخاص موجب تشتت رویه و حتی تعارض تصمیمات خواهد شد.

مهمتر از همه این که اصل ۱۵۹ قانون اساسی که مقرر داشته دادگستری مرجع عام تظلمات و رسیدگی است یعنی مرجع نهایی و فصل الخطاب است و در پ

دادگستری باید به روی همه مردم باز باشد و امکان اعتراض به آراء نهادهای شبه قضایی مانند کمیسیونهای مختلف مثل ماده ۱۰۰ شهرداری و غیره و وجود داشته باشد لهذا معنی مرجع عام تظلمات این نیست که دادگستری، قهراً یک مرجع ابتدایی - بالمباشره در تمام دعاوی

خرد و کلان می باشد. مطابق قانون اساسی قانون عادی می تواند مراجع دیگری را مکلف به رسیدگی نماید، لیکن حق تظلم خواهی مردم بصورت اعتراض در دادگستری باید محفوظ باشد. و اگر کلمه مرجع را فقط مراجع قضایی بگیریم نقض غرض قانونگذار، که حدود ۵۰ نهاد شبه قضایی را در وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی اجازه تشکیل و فعالیت داده است می شود و تعطیلی این نهادها باعث می شود میلیونها پرونده به دستگاه قضایی اضافه شود. و آرای وحدت رویه صادره از هیأت عمومی دیوان عالی کشور که دادگستری را مرجع عام تظلمات دانسته صرفاً ناظر به مواردی است که آن نهاد شبه قضایی بصورت تصریح قانونی، صلاحیت رسیدگی ندارد مانند مصوبه هیأت وزیران در تشکیل کمیسیون حل اختلاف در سازمان برنامه و بودجه سابق که رأی وحدت رویه صلاحیت آنرا تکلیفی ندانسته است.

نظریه اکثریت (دادگستری کرج):

ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به مراجع قضایی ای است که در رسیدگی نخستین به سایر مراجع اعم از شورای حل اختلاف و سایر نهادهای شبه قضایی مانند هیئت های حل اختلاف و تشخیص اداره کار، دیوان عدالت اداری، سایر نهادهایی که به تصمیم

قضایی اتخاذ می کنند. نظریه اقلیت:

با فرض سؤال در خصوص موضوع شورای حل اختلاف و صالح بودن آن به عنوان مرجع مدنظر باشد شورای حل اختلاف را در بر نخواهد گرفت و به سایر مراجع نظر اکثریت را پذیر می باشد.

محمدی (دادگاه عمومی بخش گلستان):

جواب: در واقع سؤال این است که آیا مراجع غیر قضایی، در مواردی که قانون خاصی به منظور نحوه رسیدگی به موضوعات یا درخواستهای معنونه در آن مراجع وجود نداشته باشد چه اقدامی باید بنماید؟

نظر اول: این که نحوه رسیدگی مراجع قضایی مطابق قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود و این مراجع مکلف به تبعیت از قانون مذکور هستند.

نظر دوم: این که تبعیت مراجع غیر قضایی از قانون آیین دادرسی مدنی محدود و فقط در بعضی موارد که عمل به آن قانون منافاتی با حقوق طرفین نداشته باشد اشکالی نخواهد داشت مثل نحوه ابلاغ آراء و نظریات این مراجع و تصحیح آن آراء و نظریات و دعوت طرفین در جلسه رسیدگی به موضوع یا پرونده، درخواست مطروحه در آن مراجع و غیره.

نظر سوم: تبعیت مراجع غیر قضایی از قانون آیین دادرسی ممنوع و تکلیف به عدم تبعیت از این قانون است بهتر است تا وضع قانون خاص در مواردی که قانون خاصی جهت نحوه رسیدگی مراجع غیر قضایی به امور محوله وجود ندارد از نظر دوم تبعیت نمود که «خبر الامور اوسطها».

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً - تردید نیست که منظور از سایر مراجع، مراجعی هستند که در مقام رسیدگی قانونی قرار گرفته و مطابق قانون، صلاحیت دارند تا به برخی از دعاوی مدنی که در صلاحیت اختصاصی و انحصاری آنها قرار گرفته رسیدگی و اتخاذ تصمیم نمایند. بدیهی است این مراجع قضایی اختصاصی (شبه قضایی) می باشند. ماده ۱۰ ق.آ.د.م جدید نیز مفید همین معنی است. بنابراین آیین دادرسی مدنی نسبت به این دسته از مراجع قانونی نیز که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشند حاکمیت داشته و مجری است. البته نص صریح ماده ۱ قانون یاد شده رعایت قانون آیین دادرسی مدنی در سایر مراجع را موقوف به تصریح و پیش بینی قانونی نموده بدین ترتیب که اجرای قانون آیین دادرسی مدنی در سایر مراجع قانون موقوف به آن است که به موجب قانون مربوطه، این مراجع موظف به رعایت آن باشند. البته این طرز تلقی و تدوین ماده ۱۰ ق.آ.د.م جدید ریشه در مقررات سابق آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ دارد. زیرا از یک سو در قسمت اخیر ماده ۱ آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ قید شده بود که: (رسیدگی به دعاوی بازرگانی نیز جز در موردی که تکالیف دیگری در قوانین خاص برای آن تعیین شده تابع این قانون است) و از

سویی دیگر عنوان قانون سال ۱۳۱۸، قانون آیین دادرسی مدنی بود که از حیث آیین دادرسی مربوط به امور مدنی و غیر کیفری، عمومیت داشت به همین لحاظ چنانچه در سایر قوانین مربوط به مراجع اختصاصی، که صلاحیت رسیدگی به امور غیر کیفری داشته اند، آیین خاصی پیش بینی نمی شد، بلحاظ عام بودن مقررات آیین دادرسی مدنی در موارد مسکوت، از مقررات اخیر تبعیت می شد. در حالی که قانون جدید دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ عنوانی خاص دارد و آن عبارت است از «قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی». همین قید حکایت از آن می کند که آیین دادرسی مدنی جدید صرفاً در محاکم عمومی و انقلاب مجری است و در سایر مراجع اختصاصی، نمی توان آن را اجرا نمود. لیکن مقنن بدون توجه به این عنوان خاص و احتمالاً به منظور تسهیل در سایر مراجع اختصاصی، به موجب ماده ۱ آیین دادرسی مدنی جدید مقرر می دارد که رعایت که رعایت آیین دادرسی مدنی در سایر مراجعی که منصوص ماده ۱ نیستند، موقوف به آن است که به موجب قانون خاص خود موظف به اجرا و رعایت آن باشند. ولی باید به این نکته نیز عنایت داشت که اصولاً انجام عمل لغو از قانونگذار بعید است و بهتر بگویم که قابل انتساب به قانونگذار نیست. زیرا هر گاه در قانون خاصی که مرتبط با مراجع اختصاصی است، پیش بینی شده باشد که در موضوع مشخصی مانند ابلاغ یا تشکیل جلسه رسیدگی یا جهات رد دادرسی و یا به طور کلی، مقررات آیین دادرسی مدنی مربوط به دادگاه های عمومی و انقلاب متبع و لازم الاجرا است، دیگر نیازی به تصریح و تکرار مجدد آن در ماده ۱ آیین دادرسی مدنی جدید نبود. بنابراین خواه ماده ۱۰ ق.آ.د.م جدید این عبارت را تصریح و درج می نمود یا آن را سکوت می گذاشت، تصریح به تبعیت از قانون آ.د.م جدید در قوانین خاص مربوط به مراجع اختصاصی، چیزی از الزامی بودن این تبعیت نمی کاست.

ثانیاً - به نظر می رسد با توجه به مراتب بالا، نظر مقنن از عبارت مندرج در ماده ۱۰ ق.آ.د.م جدید دایر بر (رعایت آیین دادرسی مدنی در سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می باشد)، عمومیت داشته و شامل حتی مراجعی نیز می شود که در مقررات و قوانین خاص آنها، موضوعات مربوط به آیین دادرسی و رسیدگی به امر مدنی، مسکوت مانده و ضرورت رعایت و تبعیت از آ.د.م جدید پیش بینی نشده است. مؤید این استدلال رأی شماره ۳۲۳ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۹ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری است که با استناد به ماده ۳۴ آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مفاد بند ب ماده ۷ آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۷۹/۳/۳ ریاست قوه قضائیه را که مقرر می داشت: (چنانچه وکیل از وکلای رسمی دادگستری باشد، امضاء یا اثر انگشت موکل در ذیل وکالتنامه باید به گواهی یکی از مراجع مندرج در ذیل ماده ۱ آیین دادرسی مزبور برسد) خلاف قانون یعنی ماده ۳۴ ق.آ.د.م جدید تشخیص داده و مستنداً به قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری به ابطال آن حکم می دهد. این امر در حالی است که در مادرتین ۱۴ و ۱۷ قانون

جلسه (۱۳/۱۱/۸۴)؛

قانون تجارت است و رأی وحدت رویه شماره ۵۹۷ مورخ ۱۲/۲/۷۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور ناظر به ضامن است در حالی که در ماده ۱۹ صحبت از ضامن نیست.

سفلائی (دادگستری هشترگرد):

اتفاق نظر: «نیازی به صدور گواهی عدم پرداخت و رعایت مواعد نیست»

همانگونه که در ماده ۱۹ قانون صدور چک آمده است موضوع بحث صدور چک به عنوان نمایندگی و کالت است یعنی صادر کننده از یک طرف به عنوان نماینده یا وکیل و صاحب حساب به عنوان موکل یا تفویض کننده نمایندگی موضوع قانون قرار گرفته است و با توجه به ماده ۴۰۳ قانون تجارت از موارد ضمان قانونی است. اگر چه بر اساس قواعد و مقررات عمومی مسئول انجام و اجابت تعهدات وکیل و نماینده قانونی، موکل یا تفویض کننده نمایندگی است ولی در ماده ۱۹ مقرر گردیده وکیل یا نماینده مسئول است مگر این که ثابت کند عدم پرداخت ناشی از اقدام صاحب حساب بوده است در حالی که مطابق ماده ۶۷۴ قانون مدنی موکل ملزم به انجام تعهدات وکیل است.

ماده ۲۰ قانون صدور چک رعایت قوانین و مقررات را در مورد ظهر نویسی الزامی دانسته و در مورد ماده ۱۹ نیازی به رعایت این مقررات است.

رضایی نژاد (دادگستری اسلام شهر):

جهت پاسخ به پرسش فوق بهتر است بدو از خصوص چک به عنوان پر کاربردترین - سند تجاری توضیحاتی بدهم.

نیک می دانیم چک سند تجاری بوده - خصوصیتی چون شکلی بودن، تجریدی بودن و موضوعیت داشتن به عنوان یک سند مثبت طلب و دین دارای اعتبارهایی علاوه بر سایر اسناد تجاری نیز می باشد از جمله مسؤلیت کفبری صادرکننده، بحث صدور اجرائیه که ناشی از تلقی قانونی در حکم اسناد لازم الاجرا بودن چک می باشد و آنچه در ماده ۱۹ قانون صدور چک و در خصوص مسؤلیت تضامنی صادرکننده و صاحب حساب مذکور افتاده پس از توضیحات فوق به محتوای سؤال برمی گردیم، سؤال کننده اظهار داشته که آیا صدور گواهی نامه عدم پرداخت و مواعد مذکور در قانون تجارت جهت تحقق مسؤلیت تضامنی به شرح ماده ۱۹ قانون چک لازم است. بی شک مد نظر پرسش گواهی نامه عدم پرداخت در مهلت های مقرر در ماده ۳۱۵ قانون تجارت بوده چه در دعوی مدنی (ساده) و فارغ از خصوصیات تجاری هم صدور گواهی نامه مزبور دست کم در نقش اظهار نامه مطالبه طلب لازم می باشد. پس مد نظر پرسشگر مهلت های مذکور در ماده ۳۱۵ قانون تجارت می باشد و در خصوص مواعد هم مواعد مندرج در مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ قانون تجارت مورد نظر بوده است که ماده ۳۱۴ قانون تجارت (قسمت اخیر) ناظر بر مواد مزبور بوده و آن را در مورد چک هم لازم الرعایه دانسته است.

پس از این توضیحات به شرح پاسخ می پردازیم:

جهت پاسخ باید دو مورد اشاره کنیم.

ابتدا این که آیا مسؤلیت تضامنی مندرج در ماده ۱۹ قانون چک قائم به خصوصیت تجاری چک بوده یا

پاسخ سؤال ۳۴۷ که در مرحله اول طرح شده بود؛ کلمه «مرجع» عام و مطلق است مراجع قضایی و غیر قضایی از جمله کمیسیونهای مختلف را که طبق قانون تشکیل شده اند در بر می گیرد زیرا مطابق قانون اساسی قانون عادی می تواند با ایجاد تشکیلات شبه قضائی رسیدگی نخستین به پاره ای از اختلافات دعاوی مربوطه را بعهده این تشکیلات قرار دهد لذا چون مراجع مذکور به موجب قانون بوده باید اختلاف و دعاوی که رسیدگی نخستین در صلاحیت آنها قرار داده شده رعایت شود بنا به مراتب فوق اگر کلمه «مرجع» را فقط مراجع قضایی بدانیم نقض غرض قانونگذار خواهد بود ضمن این که حق تظلم خواهی مردم بصورت اعتراض باید در دادگستری که مرجع عام تظلمات است محفوظ باشد.

پاسخ سؤال ۳۴۷ که در مرحله دوم طرح گردید؛ منظور از سایر مراجع مندرج در ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی که در مقام رسیدگی مکلف به رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی هستند می توان مراجع غیر قضایی و شبه قضایی از جمله دیوان عدالت اداری و کمیسیونهای مالیاتی و هیئت های تخلفات اداری را نام برد که قانوناً مکلف به رعایت برخی از مقررات قانون مذکور از جمله مبحث مربوط به ابلاغ آراء و اخطاریه ها می باشند بنابراین هر جا که قانون رعایت مقررات آیین دادرسی مدنی را برای مراجع غیر قضایی ضروری دانسته مراجع مذکور مکلف به رعایت آن می باشند با این وصف می توان گفت ابهامی در ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی وجود ندارد.

۳۴۸- آیا مسؤلیت تضامنی صاحب حساب و صادر کننده چک موضوع ماده ۱۹ قانون چک منوط به صدور گواهی عدم پرداخت و اقامه دعوی در مهلت قانونی مذکور در قانون تجارت است؟

یاوری (دادستانی کل کشور):

در حقوق ایران مسؤلیت تضامنی خلاف اصل است و بایستی محدود به نص تفسیر شود. در قانون مدنی فقط در باب غصب به مسؤلیت تضامنی اشاره شده و در بقیه موارد اصل بر مسؤلیت فردی و شخصی است. با اتکاء به این اصل، گر چه در قانون تجارت و خصوصاً اسناد تجاری مسؤلیت تضامنی پذیرفته شده است منتها تحقق این مسؤلیت منوط به وجود شرایط و قیود است که دقیقاً بایستی به موقع مراعات شود و عدم رعایت، مسؤلیت تضامنی را ساقط خواهد کرد مثلاً سند تجاری بایستی به موقع واخواست شود و در موعد مشخص اقامه دعوی صورت و چنانچه این مواعد رعایت نشود مسؤلیت تضامنی مخدوش خواهد شد. ماده ۱۹ قانون صدور چک در باب مسؤلیت تضامنی ریشه در قانون تجارت دارد زیرا چک در زمره اسناد تجاری است و اسناد تجاری دارای مسؤلیت تضامنی است و شرط استفاده از مزایای مسؤلیت تضامنی، رعایت قانون تجارت از جمله اقدام به واخواست و نیز اقامه دعوی در مهلت های معین است و با این توصیف بقیه اینجانب در پاسخ به سؤال مطروحه می توان گفت استفاده از مسؤلیت تضامنی منوط به صدور گواهی عدم پرداخت و یا واخواست و اقامه دعوی در مهلت قانونی مذکور در

قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۳۰ صرفاً ابلاغ و اظهار است و اوراق و احکام و تصمیمات و رای عدالت اداری طبق مقررات آیین دادرسی مدنی و تکلیف شده و به سایر موارد و رویه های عمومی موافق عدالت اداری یا وضعیت عدم تصریح به رعایت از مقررات و کالت، بند ۷ ماده ۷ آیین دادرسی مدنی عدالت اداری را ملحوظ نماید. ماده ۳۴۴ در مصادیق ابطال نمود و به علاوه مطابق جهت عمومی عدالت اداری طی رأی شماره ۳۹۶ مورخ ۱۳/۱۱/۸۴ مؤید همین نظر در ماده ۶ آیین دادرسی مدنی عدالت اداری در مورد انتخاب وکیل واحد را اختلاف مانده ۲۲ قانون مدنی و ماده ۳۱ آیین دادرسی مدنی عدالت قضایی و کلمه «کلیه» را از یکجا باید مذکور حذف و اصلاح می نمود.

ثالثاً - در برخی از مقررات بازر بر مراجع اختصاصی مانند قانونی در مبحث غیر مجاز عدم رعایت از مقررات آیین دادرسی مدنی و سایر موارد از جمله ماده ۲۷۷ و ۲۸۰ م ماده ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و

امتیازی است که تعمداً و خارج از چهار چوب‌های اسناد تجاری توسط قانونگذار به چک اعطا شده است دیگر این که مسؤلیت مطروح در ماده ۱۹ قانون چک را باید چون مسؤلیت صادر کننده و قبول کننده سایر اسناد تجاری (برات و سفته) و به مثابه آنها دانست یا چون مسؤلیت ظهر نویس و ضامن آن دانست؟

مسئله اخیر به واسطه تفاوت جزئی بین اطراف سایر اسناد تجاری و چک که محال علیه آن فاقد مسؤلیت می باشد (به کیفیت سایر اسناد) نمی تواند چالشی جدی باشد. اما در خصوص مسئله نخست به نظر می رسد که با عنایت به این که مسؤلیت تضامنی تدبیری حمایتی و خلاف اصل بوده که در ما نحن فیه و در خصوص چک و سایر اسناد تجاری اعمال شده است. هر چند که کیفیت تقنینی قانون چک فاصله زمانی آن با مقررات مذکور در قانون تجارت و مصالح و مواد قانون چک تعدی بودن امتیاز مذکور در قانون چک (ماده ۱۹) را تقویت می کند. گو این که در ماده ۲ قانون صدور چک هم کسی شک ندارد که جهت صدور اجراییه نیازی به رعایت مهلت‌ها نبوده و شرایط دیگری که در مقررات مربوطه به اسناد لازم الاجرا افتاده لازم شمرده می شود. اما در پاسخ به این تشکیک می توان گفت که بنا به اصل عدم تضامن، مسؤلیت تضامنی را بایستی مربوط به

اسناد تجاری (به شرط

رعایت مقررات مربوط)

دانست و در مورد شک به

قدر متیقن اکتفا کرده انشاء را

در موضع نص تفسیر نمود و

دیگر این که مربوط به صدور

اجراییه به این مسئله بر

می گردد که قانون چک در

ماده ۲ خود چک را در حکم

اسناد لازم الاجرا دانسته

است و شرایط اخذ مالاک

واحد موجود نیست نهایتاً و بنا به استدلالهای مزبور به نظر رعایت مهلت های مزبور به مصلحت نزدیکتر می باشد.

ذاقلی (مجمع شهید محلاتی):

نظر اکثریت همکاران محترم این مجتمع مبنی بر این است که در قانون تجارت حکمی در خصوص موضوع سؤال انشاء نشده و ماده ۱۹ قانون چک نیز به طور مطلق مسؤلیت صادر کننده و صاحب حساب را به طور تضامنی قرار داده است و عدم پذیرش ضمان تضامنی آنها نیز به منزله پذیرش مسؤلیت یکی از آنها به طور انفراد و بری الذمه بودن شخص دیگر و یا ضمان آنها به صورت تساوی می باشد و هر یک از این گزینه‌ها محتاج به نص خاص می باشد که فعلاً چنین نصی نداریم. مضاف به این که در ماده ۲۰ قانون چک نیز قانونگذار تأکید مجددی بر ضمانت ظهورنویسان وفق مقررات قانون تجارت نموده اما از بیان حکم در خصوص تسری قانون تجارت به ضمان مذکور خودداری نموده که این هم قرینه‌ای بر عدم تسری قانون تجارت به موضوع سؤال است.

شاه حسینی (دادگستری ورامین):

اولاً مطابق ماده ۲۸۰ قانون تجارت امتناع از تأدیه

وجه برات باید در ظرف ده روز از تاریخ وعده بوسیله نوشته‌ای که اعتراض عدم تأدیه نامیده می شود معلوم گردد، ماده ۲۸۴ قانون مزبور نیز تأکید بر این امر دارد، با این وصف ملاحظه می شود در خصوص برات، قبل از اقامه دعوی انجام واخواست ضروری است، مطابق ماده (۳۱۴) قانون تجارت، مقررات قانون تجارت در خصوص اقامه دعوی علیه ظهر نویس و صادر کننده و مسئولین سند، در خصوص چک نیز جاری است و مطابق رأی وحدت رویه شماره ۵۳۶-۶۹/۷/۱۰ دیوان کشور، در خصوص چک، گواهی نامه عدم پرداخت به منزله واخواست است، صرفنظر از این که همانگونه که برخی نویسندگان (دکتر ناصر کاتوزیان و دکتر محمد سقری) مطرح نموده اند قابل استفاده است، رأی مزبور از این حیث که گواهی نامه عدم پرداخت، را به منزله واخواست تلقی نموده است، در هر حال با عنایت به مراتب فوق با توجه به این که مطابق مقررات صدور چک، عدم پرداخت وجه چک، باید از سوی بانک محال علیه با صدور گواهی مخصوص تصدیق شود و آغاز مهلت طرح شکایت تاریخ اخذ گواهی مزبور اعلام شده است، بنابراین اقامه دعوی به طرفیت صاحب حساب و صادر کننده وفق ماده (۱۹) قانون صدور چک مستلزم صدور گواهی عدم پرداخت است.

ثانیاً: مطابق مقررات

قانون تجارت (مواد ۲۸۹ و

۳۱۵) دعوی علیه

ظهر نویس مستلزم رعایت

مهلت قانونی است و

علی الاصول دعوی به

طرفیت صادر کننده و ضامن

مستلزم رعایت مهلت

نمی باشد، مگر این که

ضامن از ظهرنویس

ضمانت نموده باشد، رأی

وحدت رویه دیوان کشور (۵۹۷-۷۴/۲/۱۴) نیز مبنی بر رعایت مهلت قانونی در خصوص دعوی علیه ظهر نویس می باشد و نظر به این که مسؤلیت تضامن صاحب حساب و صادر کننده عنوان ظهر نویس چک ندارند. بنابراین اقامه دعوی علیه آنها منوط به رعایت مهلت قانونی مندرج در قانون تجارت نمی باشد.

دادگستری کرج:

با توجه به این که قانون صدور چک قانون خاص و مؤخر التصویب می باشد شروط و مقررات مندرج در قانون تجارت از جمله صدور گواهی عدم پرداخت و اقامه دعوی در مهلت های مندرج در آن قانون لازم الرعایه نیست و حکم این ماده به طور مستقل و یا بدون در نظر گرفتن مقررات قانون تجارت لازم الرعایه می شود و صاحب حساب و صادرکننده چک در مقابل دارنده چک مسؤلیت تضامنی دارد.

نظریه اقلیت:

ماده ۱۹ قانون صدور چک در مورد مسؤلیت تضامنی صاحب حساب و صادر کننده معایرتی با مقررات قانون تجارت ندارد که قائل شویم، مقررات قانون تجارت در این قسمت نسخ گردیده است. بلکه حکم این ماده با مقررات قانون تجارت قابل جمع

می باشد. زیرا مطابق ماده ۳۱۴ قانون تجارت مقررات این قانون از ضمانت صادر کننده ظهر نویسها و اعتراض و اقامه دعوی و ضمان مفقود شدن راجع به برات شامل چک نیز خواهد بود. مطابق ماده ۲۸۶ این قانون اگر دارنده براتی که بایستی در ایران تأدیه شود و به علت عدم پرداخت اعتراض شده بخواد از حقی که در ماده ۲۴۹ برای او مقرر شده استفاده کند باید در ظرف یکسال از تاریخ اعتراض اقامه دعوی نماید که این مدت طی لایحه قانونی راجع تمدید مهلت های مندرج در مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ به ترتیب از سه ماه و شش ماه و یکسال و دو سال افزایش یافته است بنابراین عدم اقامه دعوی در مهلت مذکور باعث سلب حق دارنده برات از اصل مسؤلیت تضامنی مندرج در ماده ۲۴۹ قانون تجارت می گردد با این وصف دارنده برات به منظور استفاده از اصل مسؤلیت تضامنی در طرح دعوی علیه صادرکننده و صاحب حساب موضوع ماده ۱۹ قانون صدور چک ملزم به رعایت مقررات قانون تجارت می باشد.

سهرابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۸ تهران): نظریه اکثریت: با وحدت ملاک گرفتن از رأی وحدت رویه ش ۵۳۶-۱۳۶۹/۷/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مقام بیان مسؤلیت ظهر نویس است و گواهی بانک محال علیه دایر بر عدم تأدیه وجه چک که در مدت ۱۵ روز به بانک مراجعه شده به منزله واخواست می باشد لذا باید هم مواعد رعایت گردد و هم گواهی عدم پرداخت صادر گردد و ماده ۱۸۶ قانون تجارت نیز استفاده از حق مقرر در ماده ۲۴۹ همان قانون را منوط به رعایت مواعد دانسته است و بندج ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز شرط معافیت خواهان از تودیع خسارت احتمالی را صرفاً برای اوراق تجاری واخواست شده مقرر نموده است در نتیجه استفاده از مزایای چک منوط به رعایت مقررات قانونی در قانون تجارت اعم از رعایت مواعد و صدور گواهی عدم پرداخت می باشد.

نظر اقلیت: با عنایت به این که ماده ۱۹ قانون صدور چک صراحت در مسؤلیت تضامنی صادر کننده چک و صاحب حساب دارد و مقنن که در مقام بیان بوده و آن را مقید به صدور گواهی عدم پرداخت و یا رعایت مواعد ندانسته و از طرف دیگر قانون صدور چک موخر بر قانون تجارت می باشد، لذا نیازی به رعایت مواعد و یا صدور گواهی عدم پرداخت نمی باشد و رأی وحدت رویه ۵۳۶-۱۳۶۹/۷/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور صرفاً در مقام بیان مسؤلیت ظهر نویس بوده و منصرف از مورد سؤال می باشد.

معدنی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱ تهران): رعایت مواعد مقرر در قانون تجارت در خصوص مسؤلیت تضامنی ظهرنویس که در مواد ۲۸۶ (اقامه دعوی طرف یکسال از تاریخ اعتراض) و ۳۱۵ (۱۵ روز یا ۴۵ روز از تاریخ صدور مبادرت به اخذ گواهی عدم پرداخت شود) در خصوص چک آمده است در مورد ماده ۱۹ قانون صدور چک از نظر مسؤلیت تضامنی صادر کننده و صاحب حساب لازم الرعایه نیست زیرا بحث این ماده فقط حق مطالبه است و موضوع از بحث ظهرنویس خارج است و ماده ۱۹ به طور مطلق حکم به مسؤلیت تضامنی نموده است. بویژه این اشکال قابل

دعوی در مهلت یکسال و دو سال شده) و در بسیاری از موارد دیگر، مسؤولیت تضامنی بدون اجتماع شرایط خاصی و یا بدون ضرورت به انجام تکالیف ویژه‌ای، تحقق می‌یابد که اتفاقاً موضوع صدر ماده ۱۹ قانون چک از آن جمله است. ماده ۱۹ قانون چک اساساً استقرار و تحقق مسؤولیت تضامنی را موقوف به هیچ شرط یا تکلیفی نکرده و صرفاً در جهت حفظ حقوق دارنده چک، مقرر داشته که صادر کننده یا امضاء کننده چکی که آن را به وکالت و یا به عنوان نماینده صاحب حساب (اعم از شخص حقیقی یا شخص حقوقی) امضاء می‌کند، در پرداخت وجه چک با صاحب حساب، مسؤولیت تضامنی دارد، بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان گفت که چون چک مزبور از مصادیق چک قانون تجارت است، پس در اینجا نیز تحقق مسؤولیت تضامنی موقوف به صدور گواهی عدم پرداخت (رای وحدت رویه شماره ۵۳۶ مورخ ۱۳۶۹/۷/۱۰) یا طرح دعوی در مهلت قانونی است مضافاً این که باید توجه داشت که نفس صدور گواهی عدم پرداخت یا واخواست سند و یا اعتراض عدم تأدیه حتی در چک و سفته برات موضوع مواد ۲۴۹ و ۲۸۰ و ۳۱۴ قانون تجارت، منشأ اثر نخواهد بود بلکه اعتراض عدم تأدیه ضرورتاً باید در

مهلت مقرر قانونی صادر شود تا بار حقوقی داشته باشد. لیکن در خصوص ماده ۱۹ قانون صدور چک اساساً تحقق مسؤولیت تضامنی امضاء کنندگان چک (نماینده یا وکیل) موقوف به صدور گواهی عدم پرداخت نمی‌باشد زیرا صدر ماده ۱۹ قانون صدور چک به طور مطلق و بدون قید و شرط یا شرایطی، این مسؤولیت را مقرر داشته است.

خامساً - مسؤولیت تضامنی یک تأسیس صرفاً حقوقی و مدنی است و اساساً نمی‌توان مسؤولیت تضامنی را در اعمال مجرمانه مجری نمود. زیرا در افعال مجرمانه‌ای که به دو یا چند شریک جرم نسبت داده می‌شود، مجازات هر یک از شرکاء جرم، مجازات مباشر و فاعل مستقل جرم است و هر یک جداگانه باید مجازات قانونی را به طور مستقل متحمل گردند (ماده ۴۲ قانون مجازات اسلامی) نهاد مسؤولیت تضامنی با مختصر تفاوتی شبیه به واجب کفایی در مبحث احکام تکلیفی است. زیرا با پرداخت تمامی یا قسمتی از دین موضوع تضامن توسط هر یک از مسؤولین تضامنی، به همان میزان سایر مسؤولین تضامنی در مقابل ذینفع تضامن، برات حاصل خواهند نمود. سادساً: ضرورت صدور گواهی عدم پرداخت چک به منظور تعقیب کیفری صادر کننده چک تا حدودی با مادیتین ۴ و ۸ قانون صدور چک مطابقت دارد ولی در عین حال ماده ۵ قانون صدور چک با این عبارت که هر گاه موجودی حساب صاحب حساب نزد بانک کمتر از مبلغ چک باشد، به تقاضای دارنده چک مبلغ موجود در حساب در قبال اخذ چک، به دارنده چک پرداخت شده و گواهینامه عدم

پرداخت نسبت به میزان وجه پرداخت نشده جایگزین اصل چک خواهد شد، بنظر می‌رسد مقنن فی الواقع ارائه گواهی عدم پرداخت برای طرح شکایت کیفری را در سایر موارد لازم نمی‌داند. علی‌ایحال حتی اگر صدور گواهی عدم پرداخت را جهت طرح شکایت کیفری نیز لازم و ضروری بدانیم، بی‌تردید با توجه به اطلاق ماده ۱۹ قانون صدور چک و فقدان هر گونه شرطی برای تحقق مسؤولیت تضامنی، بنظر می‌رسد که اساساً دارنده چک جهت مراجعه به صادر کننده چک (که به عنوان وکیل یا نماینده صاحب حساب، چک را امضاء نموده) محتاج به اخذ و ارائه گواهی عدم پرداخت نخواهد بود.

مضافاً این که در قانون تجارت، اعتراض عدم تأدیه در مهلت مقرر صرفاً به منظور استفاده و برخورداری از دو امتیاز ویژه ضرورت دارد که یکی تحقق مسؤولیت تضامنی برای ظهر نویسان سند در کنار صادر کننده سند است (ماده ۲۴۹ قانون تجارت) و دیگر امکان تقاضای صدور قرار تأمین خواسته بدون تودیع خسارت احتمالی خواهد بود (ماده ۲۹۲ قانون تجارت و بند ج ماده ۱۰۸ آیین دادرسی مدنی جدید).

در حالیکه باید توجه داشت که خواه دارنده برات و سفته و چک به تکالیف مقرر در قانون تجارت از جمله اعتراض عدم تأدیه برات (و صدور گواهی عدم پرداخت چک و واخواست سفته) و اقامه دعوی در مهلت مقرر عمل کند یا خیر، در هر صورت می‌تواند علیه صادر کننده و صاحب حساب سند، در هر زمانی اقدام قانونی یعنی طرح دعوی بعمل آورد ولو این که در مهلت مقرر، سند را واخواست نکرده و یا اقامه دعوی در مهلت نکرده باشد. البته باید گفت که مسؤولیت تضامنی صاحب حساب و صادر کننده چک موضوع ماده ۱۹ قانون چک منوط به صدور گواهی عدم پرداخت و اقامه دعوی در مهلت قانونی مذکور در قانون تجارت نیست. نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸/۱۰/۸۴):

قانونگذار به طور مطلق مسؤولیت تضامنی مندرج در ماده ۱۹ قانون چک را در جهت حفظ حقوق دارنده چک مقرر نموده زیرا که موضوع ماده ۱۹ قانون مذکور فقط حق مطالبه است و از بحث ظهر نویس خارج است و از طرفی قانون صدور چک مؤخر بر قانون تجارت است نظر به این که ماده مذکور یک کیفری است در صورت بلاوجه بودن چک یاد شده و صدور گواهی عدم پرداخت طبق مقررات قانون چک امضاء کننده آن دارای مسؤولیت کیفری است بنابراین با وجود گواهی عدم پرداخت، درخواست اجرائیه یا اقامه دعوی ضرر و زیان بطرفیت صادر کننده و صاحب حساب که مسؤولیت تضامنی دارند نیاز به رعایت مواد مقرر در قانون تجارت ندارد و این امتیاز ماده ۱۹ نسبت به مقررات قانون تجارت به همین لحاظ حکم ماده مذکور به طور مستقل

قانونگذار به طور مطلق مسؤولیت تضامنی مندرج در ماده ۱۹ قانون چک را در جهت حفظ حقوق دارنده چک مقرر کرده زیرا موضوع ماده ۱۹ قانون مذکور فقط حق مطالبه است و از بحث ظهر نویس خارج است

یعنی بدون در نظر گرفتن مقررات قانون تجارت لازم‌الرعا می‌باشد لذا در پاسخ به سؤال فوق باید گفت صدور گواهی عدم پرداخت که مبین عدم پرداخت وجه چک باشد لازم است اما نیازی به رعایت مواعد مقرر در قانون تجارت نیست.

نظریه اقلیت اعضای کمیسیون: مسؤولیت تضامنی خلاف اصل و یک تأسیس صرفاً حقوقی و مدنی است در قانون تجارت در خصوص اسناد تجاری از جمله چک مسؤولیت تضامنی پذیرفته شده است بنابراین چون چک موضوع سؤال مغایرتی با مقررات قانون تجارت ندارد لذا جهت استفاده از مسؤولیت تضامنی اولاً صدور گواهی عدم پرداخت یا واخواست لازم است. و ثانیاً جهت اقامه دعوی رعایت مواعد قانون موضوع قانون تجارت نیز الزامی است.

سؤال ۳۴۹- آیا محول کردن تعیین در صد تأثیر در ورود خسارت (مالی یا جانی) به کارشناس و جاهت قانونی دارد؟ این سؤال بلحاظ تشابه با سؤال ۳۵۱ حذف گردید. سؤال ۳۵۰- چنانچه شکایت تعدادی از اعضای شرکت تعاونی مسکن علیه هیأت مدیره را بر بخیانت در امانت نسبت به مال معین منتهی به قرار منع پیگرد باشد آیا شکایت بعدی تعداد دیگر از اعضای شرکت یاد شده علیه هیأت مدیره در خصوص همان موضوع قابل رسیدگی می‌باشد یا امر مختومه تلقی می‌گردد. یاوری (دادستانی کل کشور):

اعتبار امر مختومه در امور مدنی و کیفری یکسان نیست مثلاً در امور مدنی وحدت موضوع وحدت اصحاب دعوی و... از جمله موارد حدوث اعتبار امر مختومه است ولی در امور کیفری قسمت اخیر بند ۳ شق ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر داشته «هرگاه به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهم صادر و قطعی شده باشد دیگر نمی‌توان به همین اتهام او را تعقیب کرد مگر...» بنابراین، در مورد اعتبار امر مختومه در امور کیفری صرفنظر از شاکی، به متهم نیز توجه شده است. اما در مورد تعاونی‌ها با توجه به تعداد اعضاء که معمولاً زیاد هستند، اگر بگوئیم شکایت تعدادی از اعضاء واجد اعتبار امر مختومه است ممکن است عده‌ای از اعضاء ضمن تبانی با متهمین و یا بعلت ضعف اطلاعات حقوقی شکایتی ناقص مطرح کنند که منتهی به صدور قرار منع پیگرد شود و با صدور این قرار حق بقیه اعضاء ساقط شود از طرفی، چنانچه به طور مطلق بگوئیم اعتبار امر مختومه ندارد هر روز هر عضو شکایت می‌کند و پیوسته مشتکی عنه را گرفتار می‌نمایند. بنابراین بجاهات فوق، می‌توان گفت صدور قرار منع پیگرد به طور مطلق واجد اعتبار امر مختومه نیست و نسبت به هر شکایت حسب مورد بایستی تصمیم‌گیری شود.

سفلایی (دادگستری هشتگرد): بند ک ماده ۳ ناظر بر عمل متهم است عنوان اتهامی که موضوع شکایت قرار گرفته با توجه به این که در بند ن ماده ۳ مقرر گردیده «دیگر نمی‌توان به همین اتهام او را تعقیب کرد» منظور از اتهام عنوان اتهامی نیست که بتوان با تغییر عنوان، مجدداً همان متهم را تحت تعقیب

نگریده است و از طرف دیگر (اقرار) وقتی دلیل محسوب می شود که عند الحاکم باشد و قانونگذار آن دلیل را به رسمیت بشناسد. و باید توجه داشت که فرق است بین دلایل اثباتی یعنی اقرار، سند و شهادت و قسم و قسامه با اماره اعم از اماره قضایی و قانونی از قبیل تحقیق محلی و کارشناسی و معاینه محل به عنوان مثال شایعه نمی تواند دلیل تلقی شود یا استراق سمع تلفنی نمی تواند دلیل تلقی شود یا فقدان اصالت خانوادگی متهم نمی تواند دلیل تلقی شود، دستگیری متهم یا احضار او در فرضی که هنوز نتیجه تعقیب مشخص نشده نمی تواند دلیل تلقی شود، رنگ پریدگی متهم، لکنت زبان وی در زمان پاسخگویی به پرسشهای قضائی نمی تواند دلیل تلقی شود و اگر قاضی این موارد را به عنوان دلیل و مبنا و متکای رأی خود قرار دهد، رأی او قابل نقض خواهد بود.

سیره و روش قانونگذار نیز چنین است که دلایل فاقد اعتبار را از موجبات اعتراض به تصمیمات قضائی و نقض آراء تلقی نموده است به عنوان مثال: در ماده (۲۴۰) قانون آیین دادرسی کیفری، عدم اعتبار مدارک استنادی دادگاه، فقدان شرایط قانونی در شهود، دروغ بودن مفاد شهادت شهود را از موجبات

تجدیدنظر خواهی دانسته و این امر دلالت دارد که شهادت شاهد فاقد شرایط قانونی، دلیل غیر قانونی است. در ماده (۱۹۴) قانون آیین دادرسی کیفری، به قاضی دادگاه اجازة داده است صحت و سقم اقرار متهم را ارزیابی کند، و این امر است که ارزش ارزیابی دلیل را به خوبی آشکار می

کند که دلیل مورد نظر آیا قانونی است یا غیر قانونی، هر چند در بعضی از موارد ارزیابی متوجه شیوه تحصیل و جمع آوری دلیل است.

و این که اصل برائت همیشه و در همه جا، سایه به سایه متهم را همراهی می کند و خشتی کردن این اصل مستلزم بهره مندی مرجع قضائی از دلایل متقن و محکم است. بنابراین دلایلی، متقن و محکم محسوب می گردند که اولاً: مرجع جمع آوری آن دلایل قانونی باشند ثانیاً: روشی که به موجب آن روش دلایل بدست آمده اند قانونی باشد ثانیاً: خود دلیل، دلیلی باشد که قانونگذار آن را به رسمیت شناخته باشد بدیهی است که پس از صدور رأی بر مبنای دلایلی که واجد شرایط فوق است و حصول قطعیت، آنگاه اصل برائت در خصوص مورد جای خود را به محکومیت و گناهکاری متهم خواهد داد والا نمی توان باستناد هر دلیل و اقدام هر مرجع دست متهم را از اصل برائت خالی کرد.

شهریاری دادسرای ناحیه ۲۷ (امور جنایی):
شرایط حصول امر مختوم: ۱- وحدت موضوع ۲- وحدت سبب ۳- وحدت اصحاب دعوا منظور از وحدت اصحاب دعوا این است که دعوا باید سابقاً بین همان اشخاص، یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم مقام آنها هستند مطرح شده باشد. در امور

کیفری طرح دعوا یا شکایت توسط دادستان است چه در جرایم قابل گذشت چه در جرایم غیر قابل گذشت متهمی در جرایم قابل گذشت، شاکی باید بدو شکایت کند سپس دادستان دخالت نماید. بنابراین عامل طرح دعوا تأثیری در حصول امر مختوم ندارد (حاکمیت امر مختوم کیفری بر کیفری)، نهایتاً این که بایه و اساس امر مختوم اماره قانونی صحت احکام است که به موجب آن احکام و قرارهای قطعی صحیح و منطبق بر واقعیتند و از قواعد ناظر به نظم عمومی است بنابراین یک فرد را نمی توان به اتهام فعل واحد دوبار مورد تعقیب قرار داد و بند ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب نیز مؤید این مطلب است.

معذنی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱ تهران):
موضوع اعتبار امر مختومه را دارد زیرا در اینجا عمل متهم و تحلیل موضوع آنچه او مرتکب شده است و یکبار به آن رسیدگی شده است میزان تشخیص اعتبار امر مختوم در امور کیفری است و بر خلاف امور مدنی وحدت دقیق شاکی در هر دو دعوی شرط نیست. حدود ۵۵ درصد همکاران حاضر عقیده به این مبنا دارند.

حدود ۴۵ درصد همکاران حاضر در جلسه عقیده داشتند که موضوع اعتبار امر مختوم را ندارد و باید بصورت علیحده به شکایت جدید هم رسیدگی شود. در اعتبار امر مختومه وحدت طرفین پرونده آنگونه که در آیین دادرسی مدنی آمده است شرط است. در اینجا شاکی دوم ممکن است دلایل و مستندات جدید داشته باشد که شکایت اول چنین دلایل و مستنداتی نداشته اند به عنوان مثال

شکایت اول شرایط عضویت نداشته اند لذا نسبت به آنها بحث امانی بودن مال شرکت نزد هیأت مدیره متقی است در حالیکه در مورد شکایت دوم ممکن است امانی بودن مال محرز شود. لذا قائل شدن امر مختومه در این موارد عادلانه نیست و زمینه سوء استفاده و فرار از قانون از طرف افراد را فراهم می آورد.
نظریه اکثریت دادگستری کرج:

با توجه به بندهای ۲ و ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی که می بایست نسبت به امر مختومه هم وحدت موضوع و هم وحدت اصحاب دعوی لحاظ گردد و در فرض سؤال چنین خصیصه ای هم وحدت موضوع و هم وحدت اصحاب توامان نبوده لهذا قضیه امر مختومه نخواهد بود.

نظریه اقلیت: از آنجا که موضوع و شکایت در خصوص اعضای هیئت مدیره می باشد به لحاظ این که در خصوص همان موضوع علیه هیئت مدیره قبلاً اظهار نظر شده است رسیدگی مجدد به واسطه سایر شکایت نسبت به همان موضوع به امر مختومه تلقی می گردد.
سهرابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۸ تهران):
نظریه اکثریت: برای این که بتوان یک رأی را امر مختومه تلقی کرد، وحدت اصحاب دعوی شرط است و اصحاب دعوا در پرونده قبلی که منتهی به منع تعقیب

گرفته است یا پرونده فعلی یکی نمی باشد از طرف دیگر چه بسا قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت دلیل صادر گردیده است که شکایت پرونده فعلی دلایل جدیدی را ارائه می نمایند که نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۶۹۳-۱۱/۲۹/۱۳۸۱ اداره حقوقی قوه قضائیه مؤید این مطلب است در چنین حالتی موضوع از مصادیق اعتبار قضیه محکوم بها محسوب نمی شود و لذا در صورت صدور قرار منع پیگرد و کسب دلیل جدید که وقوع جرم و توجه اتهام را به متهم ثابت نماید، تعقیب متهم فاقد اشکال قانونی است.

نظریه اقلیت: در چنین مواردی با توجه به این که موضوع یک بار رسیدگی شده و قرار منع تعقیب صادر گردیده قابل رسیدگی مجدد نمی باشد مگر این که شرایط مقرر در ذیل بند ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب فراهم باشد که در این صورت دادستان تعقیب مجدد متهم را درخواست نموده و دادگاه با چنین درخواستی موافق باشد.

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):
پاسخ به این سؤال را نمی توان به طور مطلق، مثبت یا منفی اعلام نمود. زیرا حسب مورد اعتبار مختوم در آراء کیفری را باید بررسی و مستند به قانون پاسخ گفت:

اولاً: ابتداء باید قائل به اختلاف و تفاوت میان اعتبار امر مختومه در امر مدنی با اعتبار امر مختومه در امر کیفری شویم. لیکن جزء در آنچه که به طور استثنایی از اختصاصات اعتبار امر مختومه در امور کیفری بشمار می آید، باقی شرایط، تابع تعریف مقرر در بند ۶ ماده ۸۴ آیین دادرسی مدنی جدید است. بند ۵ ماده ۶ آ. د. ک جدید، اعتبار امر مختومه را موجب موقوفی تعقیب امر جزایی و موقوفی اجرای مجازات می داند. بدون این که از اعتبار امر مختومه تعریفی بدست دهد: بدیهی است این تعریف را تا آنجا که ممکن است و با خصائص امور کیفری مطابقت و همگونی دارد باید از تعریفی که آیین دادرسی مدنی در باب اعتبار امر مختومه ارائه نموده، استخراج نماییم. از سویی دیگر قسمت اخیر شق ۳ از بند ن ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ نیز همانند ماده ۱۸۰ آیین دادرسی کیفری اصلاحی مورخ ۱۳۳۷/۵/۱ در خصوص امکان تعقیب مجدد متهم با لحاظ سبق صدور قرار منع تعقیب متهم، شرایطی را بیان داشته که با بعضی از اصول حاکم بر اعتبار امر مختوم در امور مدنی متفاوت است.

ثانیاً - اصولاً قرارهای مدنی (خواه قرارهای اعدادی یا قرارهای نهایی) از اعتبار امر مختوم برخوردار نیستند مگر در خصوص قرار سقوط دعوی که آن هم به منزله حکم است.
لیکن در امر کیفری، قرار منع تعقیب متهم که قطعیت یافته مشمول اعتبار امر مختوم اعلام شده مگر این که دلیل جدیدی کشف شود و تعقیب مجدد متهم مورد درخواست دادستان و تجویز دادگاه قرار گیرد. نکته مهم آن است که در امر حقوقی یا مدنی، دلیل جدید موجبات تجدید مطلع دعوی را فراهم نمی آورد و دعوی کماکان مشمول امر مختوم است نهایتاً محکوم علیه می تواند طریق فوق العاده اعاده دادرسی را با اجتماع شرایط مقرر در بند ۷ ماده ۴۲۶ آ. د. ک جدید پی گیرد. اما در امر

حکم به همان جرمهایی می کند که در کیفرخواست قید شده و خارج از آن حق رسیدگی ندارد قسمت اخیر مستند قانونی مذکور نیز که قبلاً در دادگاه های جزایی حاکمیت داشته مقرر می دارد که دادگاه خارج از جرمهایی که در کیفرخواست قید شده، حق رسیدگی ندارد. بنظر می رسد در بند چ ماده ۱۴ قانون اصلاح ق. ت. د. ع. د. و. ا. سال ۱۳۸۱ نیز مقنن کما فی السابق نظر به همین محدودیت و ممنوعیت داشته است.

التهابه علیرغم مطالب فوق باید به دو نکته توجه داشت؛ از یک طرف شکایت اول نباید به کیفیتی باشد که با طرح شکایت واهی و بلا دلیل و بلحاظ سبق تبانی یا مشتکی عنه، منجر به صدور رأی بر براءت متهم یا قرار منع پیگرد وی گردد و راه هر گونه شکایت دیگری را مسدود سازد. از طرف دیگر نباید بی جهت و هر بار با عنوان اتهامی جدیدی نسبت به موضوع واحد، موجبات طرح شکایت جدیدی را فراهم آورد. بنابراین در خصوص سؤال مطرح شده باید گفت که به صرف تغییر شکات خصوصی، نمی توان شکایت را نسبت به همان موضوع تجدید و تکرار نمود مگر این که دلایل جدید تقدیم و پس از درخواست دادستان، تعقیب مجدد متهم یا متهمان توسط دادگاه تجویز گردد که این وضعیت

صرفاً پس از صدور قرار منع تعقیب متهم به علت عدم کفایت دلیل، ممکن است. نظریه قریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸/۱۰/۸۴)؛

اعتبار امر مختومه در امر کیفری با وحدت متهم و موضوع معین کفایت می نماید لذا چنانچه قرار منع پیگرد متهم یا متهمین به اتهام معین صادر شود و قطعیت

یابد اعتبار امر مختومه را خواهد داشت و به صرف تغییر شکات و شکایت مجدد آنان علیه همان فرد یا افراد نسبت به همان اتهام و جاهت قانونی ندارد. مگر برابر بند ۸ ماده ۳ از قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قرار منع پیگرد صادره به علت عدم کفایت دلیل بوده و با کشف دلایل جدید دادستان تعقیب متهم یا متهمین موصوف را از دادگاه ذیصلاح برای یک بار بخواهد در اینصورت با تجویز دادگاه تعقیب قانونی خواهد بود.

سؤال ۳۵۱- در اثر حادثه رانندگی عابر پیاده مصدوم و کارشناس رسمی دادگستری راننده اتومبیل را صددرصد مقصر شناخته لیکن مصدوم با گذشت بیست روز از تصادف فوت می نماید پزشکی قانونی علت آن را بیماری قلبی تشخیص و وقوع تصادف را به میزان ۳۰٪ در فوت مؤثر می شناسد ضمن تعیین عنوان اتهام مشخص شود تعیین درصد مسؤلیت قابل ارجاع به کارشناس است یا خیر؟

صدقی (تشکیلات و برنامه ریزی قوه قضائیه):

در فقه و حقوق نظریات مختلفی در مورد مسئله تعدد اسباب مطرح است که نظریاتی مانند سبب نزدیک- سبب اقوی- سبب مقدم- سبب متعارف، که به نظر

می رسد با توجه به مجموع مقررات جزایی و مدنی مانند مواد ۳۳۲ و ۳۳۴ ق. م. و مواد ۳۴۴-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۷-۳۳۶-۳۴۰-۳۵۴-۳۴۲ تبصره ۳۵۵ و ۳۶۳ نظریه سبب متعارف ملاک است و بنابراین کارشناس پزشکی قانونی باید سبب متعارف را در وقوع حادثه در نظر بگیرد. اما با توجه به صورت مسئله، اصولاً جریان تعدد اسباب در مسئله منتفی است. زیرا در این فرض یکی از اسباب دارای تقصیر است و سبب دیگری (بیماری) قهری است و چون سبب ضمان آور منتسب به سبب قهری نمی گردد، نتیجه آن می شود که یک سبب مقصر بیشتر وجود ندارد و صددرصد سبب مقصر باید عهده دار ضمان باشد و تعیین درصد تقصیر با توجه به این که موضوع اظهار نظر قضایی است توسط کارشناس حجیت ندارد و دادگاه مکلف است آنرا تبعیت نکند. مضافاً این که اعمال ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی، هم منتفی است چون در موردی است که میزان دخالت اسباب از حیث تقصیر و یا عدم تقصیر و عدوان و غیر عدوان یکسان باشد و یا این که امکان احراز میزان تقصیر بصورت کمی توسط کارشناس وجود نداشته باشد و الا اگر یکی از اسباب عدوانی و دیگری غیر عدوانی و یا یکی اسباب مقصر و دیگری قهری باشد، معلوم است که حسب مورد سبب عدوان و سبب مقصر ضامن می باشند.

سیدعباس حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۳ تهران):

اجتماع و تعدد اسباب مختلف در ورود حادثه از نظر قانون مجازات اسلامی و قانون مسؤلیت مدنی پذیرفته شده است بنابراین امکان این که دو یا چند علت

را به عنوان مسؤلیت جبران خسارت تلقی نماید وجود دارد در فرض سوال نیز هر چند که راننده اتومبیل در وقوع حادثه تصادف ۱۰۰ درصد مقصر بوده است لیکن همانطوری که پزشکی قانونی اعلام نموده چه بسا اگر مصدوم دارای بیماری قلبی نبوده فوت نمی کرد بنابراین به نوعی می توان گفت که به هر دو علت در بروز حادثه نقش داشته اند و صرفاً میزان دخالت هر کدام متفاوت است لذا راننده مقصر باید ۳۰ درصد بیه کامله را پرداخت نماید و اتهام راننده نیز بی احتیاطی یا بی مبالایی در امر رانندگی منجر به قتل غیر عمدی به میزان ۳۰ درصد می باشد. در این که آیا تعیین درصد تقصیر قابل ارجاع به کارشناسی است یا خیر باید گفت که هر امری که جنبه فنی و تخصصی داشته باشد را می توان به خیره ارجاع نمود و به عبارت دیگر می توان گفت که در اینگونه موارد باید از نظر خیره استفاده کرد.

ذاقلی (مجمع قضایی شهید محلاتی):

نظریه پزشک قانونی بیانگر این است که فوت ناشی از دو سبب است یکی بیماری قلبی متوفی و دیگری خطای راننده که منجر به ایراد صدمه بدنی به متوفی شده است. علمای حقوق برای حمل معمای اشتراک اسباب تئوریهایی متعددی را ارائه داده اند که عبارتند از

- ۱- ضامن بودن سببی که شرط ضروری نتیجه است
- ۲- ضامن بودن سببی که شرط نزدیک و بی واسطه نتیجه است
- ۳- ضامن بودن سببی که شرط پویای نتیجه است و
- ۴- ضامن بودن سببی که شرط مناسب نتیجه است. از بین چهارنظریه فوق ماده ۳۶۴ قانون مجازات اسلامی سبب مقدم در تأثیر و به اعتقاد بعضی نظریه دوم را ملاک در تشخیص مسؤل حادثه قرار داده است. فرض مندرج در سؤال دقیقاً مثالی است که طرفداران نظریه سوم برای توجه نظریه خود می زنند و بر این اساس شرط پویای نتیجه را که همان خطای راننده اتومبیل است مقصر حادثه می شناسند اما شاید بتوان گفت طبق ماده ۳۶۴ قانون مجازات اسلامی سبب مقدم در تأثیر، تقصیر راننده و وقوع تصادف است که قبل از بیماری قلبی تأثیر گذار بوده است. بنابراین اتهام متهم بی احتیاطی در امر رانندگی منجر به قتل غیر عمدی متوفی است و با این فرض راننده اتومبیل صددرصد مقصر در فوت شخص است اما به نظر می رسد از جمع بین مواد ۳۶۴ و ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی این نتیجه حاصل می شود که چنانچه چند سبب در عرض همدیگر باعث وقوع جنایتی شدند به طور تساوی عهده دار خسارت هستند و لذا فرض ماده ۳۶۴ مبنی بر ضامن بودن سبب مقدم در تأثیر زمانی است که اسباب در طول یکدیگر و در زمانهای متفاوت سبب وقوع خسارت می شوند بنابراین از آنجائی که خطای راننده که منجر به ایراد صدمه بدنی به متوفی شده و بیماری قلبی وی به طور همزمان و به طور عرضی در وقوع قبل دخالت داشته اند لذا به استناد ماده ۳۶۵ به طور تساوی عهده دار خسارت هستند بنابراین راننده فقط نسبت به ۵۰٪ دیه متوفی مسؤلیت کیفری دارد. در خصوص قسمت دوم سؤال مبنی بر تعیین درصد از سوی کارشناس نیز خاطر نشان می کند اگر چه طبق ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی در صورت تعدد اسباب همگی آنها به طور تساوی عهده دار خسارت بدنی هستند اما تعیین درصد از سوی کارشناس می تواند در خصوص تشخیص صحیح سبب مؤثر در ایراد خسارت مفید باشد و از رهگذر تعیین درصد می توان اسباب خیلی ضعیف و دور را از گردونه رسیدگی کیفری خارج نمود اما چنانچه چند سبب هر چند با شدت و ضعف در وقوع جنایت دخالت داشته باشند به طور تساوی عهده دار خسارت خواهند بود.

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً - تشخیص تقصیر یا عدم تقصیر فاعل یا مسبب ورود زیان امری، قضایی و حقوقی است که صرفاً در صلاحیت قضات دادگستری قرار دارد و تعیین چنین موضوعی را نمی توان به کارشناس ارجاع و برعهده او قرار داد. چه کارشناس صرفاً در اموری دخالت می کند که واجد امری تخصصی و فنی است و قاضی آن در آن امور نمی تواند اظهار نظر کند. بنابراین کارشناسان اصولاً نمی توانند در اموری که به آنها ارجاع می شود، از حیث صلاحیت تخصصی خود خارج شده و به اظهار نظر قانونی و قضایی بپردازند. بنابراین باید دقت شود که قضات دادگستری در قرار ارجاع امر به کارشناسی بررسی و اظهار نظر در امور قضایی و قانونی را به هیچ وجه به کارشناسان محول ننمایند و به علاوه کارشناسان نیز می باید توجه کنند که صرفاً به امور تخصصی مورد ارجاع پرداخته و بدون مداخله در امور قضایی، نظریه

به پرداخت سی صدم دیه کامله مرد مسلمان در صورتی که مقتول مرد باشد به عنوان قتل شبیه عمد محکوم خواهد شد. نکته ای که باید مدنظر داشت این است تقصیر چیست؟ و مقصر کدام است؟ که فوقاً بدان اشاره شد، اما سؤال دوم مطرح می شود که تشخیص اعلام میزان تقصیر و مقصر یا مقصرین در فرض سؤال که تصادف است با چه کسی یا کسانی است؟ که بدیهی است کاردان یا کاردانات فنی تصادفات، که با ارجاع امر به کارشناس مقصر یا مقصرین و میزان تقصیر مقصر یا مقصرین را مشخص می نمایند. اما تعیین علت یا علل مرگ یعنی «علت اصلی یا علت تامه» مرگ و میزان تأثیر علت یا علل در مرگ نیز با ارجاع امر به پزشکی قانونی یا کمیسیون پزشکی قانونی مشخص خواهد شد که امری ضروری و الزامی است، پس کسب نظریه کارشناسی در صورت اقتضاء ضروری و الزامی و برای اکتفاء وجدانی و قضایی، قاضی واجب است چون قاضی کارشناسی بدان معنا نیست و از این ابراز به عنوان چشم و چراغ باید استفاده نماید تا اولاً: کشف حقیقت کند ثانیاً: عدالت پیشه کند ثالثاً: با بینایی جهت احقاق حق مبادرت به اتخاذ تصمیم نموده و رابعاً: آن تصمیم را اعلام نماید.

و باید توجه داشت جهت اعما مجازات در غیر موارد قتل ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی از مواد ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و نیز مواد بعد از این مواد از قانونی مجازات اسلامی استفاده می شود.

نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۴/۱۱/۱۳):

نوع اتهام؛ قتل غیرعمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی است و تعیین درصد تقصیر توسط کارشناس هم با توجه به این که موضوع اظهارنظر قضایی است فاقد وجهت قانونی توسط می باشد توضیح این که در فرض سؤال تعدد سبب منتفی است هر چند دو سبب تصادف و بیماری قلبی به عنوان علت فوت آمده لیکن چون سبب بیماری فوری بوده به همین جهت ضمان آور نخواهد بود بنابراین تنها علت تامه فوت در فرض سؤال تصادف می باشد در نتیجه سبب مقصر (راهنده) عهده دار صد درصد ضمان خواهد بود.

نظریه اقلیت کمیسیون: نوع اتهام؛ بی احتیاطی در امر رانندگی به میزان ۳۰ درصد منجر به فوت است ضمناً هر چند که تعیین میزان قصور با قاضی است لیکن چون موضوع مورد سؤال یک امر تخصصی و فنی است ارجاع امر بکارشناسی و تعیین میزان جهت اتخاذ تصمیم قضایی لازم است بنابراین می توان گفت دو علت یعنی تصادف و بیماری باعث فوت شده اند و در این مورد دو دیدگاه وجود دارد یکی این که اگر بیماری قلبی نداشت ممکن بود فوت نکند و دیگر این که اگر حادثه واقع نمی شد فوت نمی کرد اما با توجه به فوت مدصومین با گذشت بیست روز پس دو علت تصادف و بیماری موجب فوت شده اند و قاضی باید طبق نظر کارشناس که یک نظر فنی و تخصصی است اقدام نماید. همچنین تعداد دیگری از همکاران محترم معتقدند که در صورت تعدد اسباب برابر ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی همگی به طور تساوی عهده دار خسارت بدنی هستند هر چند که چند سبب با شدت و ضعف در وقوع جنایت دخالت داشته باشند.

عمد خواهد بود».

۲- تبصره ماده ۳۳۶ قانون مجازات اسلامی تقصیر، را اعم از بی احتیاطی و بی مبالائی، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی می داند.

۳- فرض سؤال از فروش سه گانه مندرج در ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی که موارد سه گانه قتل است نیست.

۴- رأی شماره ۳۲ مورخه ۱۳۶۵/۸/۲۰ هیئت عمومی دیوانعالی کشور.

نوع اتهام قتل در حکم شبه عمد معنونه خواهد بود مشروط به این که فعل ارتكابی به عبارت دیگر چنانچه ضربه وارده به آن شخص نوعاً کشنده باشد به طوری که به محض ورود ضربه از ناحیه وسیله نقلیه به آن شخص، موجب حیات آن شخص گردد مثلاً پزشکی قانونی علت تامه مرگ را در اثر ضربه مغزی اعلام نماید که بیماری قلبی فرض سؤال تأثیر یا دخالتی در مرگ ندارد و نوع اتهام وارده در این مورد قتل در حکم شبه عمد ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی خواهد بود و همانطوری که می دانیم مهلت پرداخت دیه قتل شبیه عمد برابر بند (ب) ماده ۳۰۲ و ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی ظرف مهلت دو سال از تاریخ وفات و یا وقوع جرم است بنابراین نباید نوع اتهام را قتل غیر عمد به طور کلی و مطلق مطرح کرد زیرا، قتل غیر عمد اعم از شبه عمد و خطاء محض است که هر یک شرایط و آثاری دارد، و در اینجا متهم به پرداخت یک فقره دیه کامل مرد مسلمان در صورتیکه مقتول مرد باشد در حق اولیاء دم مقتول ظرف مهلت دو سال از تاریخ وقوع جرم یا وفات آن شخص محکوم خواهد شد و مطابق ماده ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی از بابت بی احتیاطی در امر رانندگی اعمال مجازات می شود.

(ب) نوع اتهام ایراد صدمه بدنی شبیه عمد ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی خواهد بود با استناد:

۱- ماده ۲۷۰ قانون مجازات اسلامی: قطعی عضو یا جرح آن، سه نوع است: عمد، شبه عمد و خطاء...
 ۲- مورد سؤال از موارد سه گانه جرح عضو عمدی مندرج در ماده ۲۷۱ قانون مجازات اسلامی نیست.

۳- تبصره ۳ بند (ج) ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی که متن آن قانون بیان شد.

نوع اتهام وقتی ایراد صدمه بدنی شبیه عمد ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی خواهد بود که ضربه وارد از ناحیه وسیله نقلیه به آن شخص نوعاً کشنده نباشد در فرض سؤال با توجه به نظریه تخصصی پزشکی قانونی علت مرگ آن شخص را ۷۰ درصد ناشی از بیماری قلبی موود در آن شخص و ۳۰ درصد در اثر ضربه وارده به آن شخص اعلام نموده است بنابراین چون بلافاصله بعد از حادثه تصادف واقعه از آن شخص سلب حیات نشده است و بعداً از دنیا رفته است در این مورد اتهام انتسابی به آن شخص ایراد صدمه بدنی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی خواهد بود. اما چنانچه بعد از ضربه وارده آن شخص بلافاصله از دنیا برود و پزشکی قانونی توأمأ علت مرگ را ۷۰ درصد بیماری قلبی و ۳۰ درصد ناشی از ضربه وارده به بدن مقتول اعلام نماید در اینجا نوع اتهام بنظر قتل شبیه عمد ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی تغییر می یابد که حسب موارد دو گانه اخیر الذکر

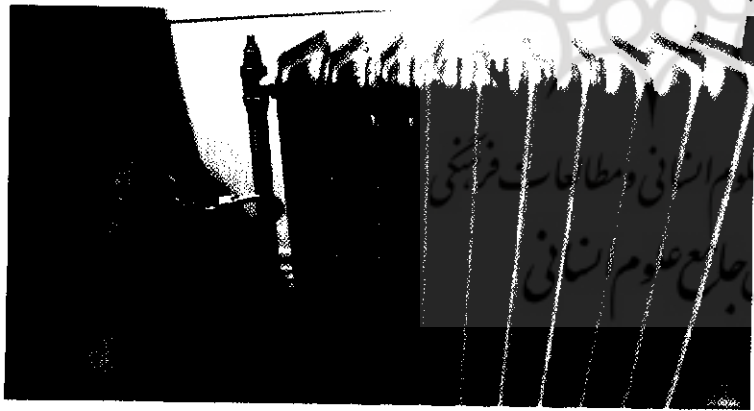
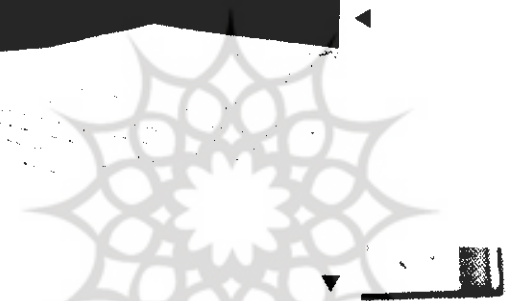
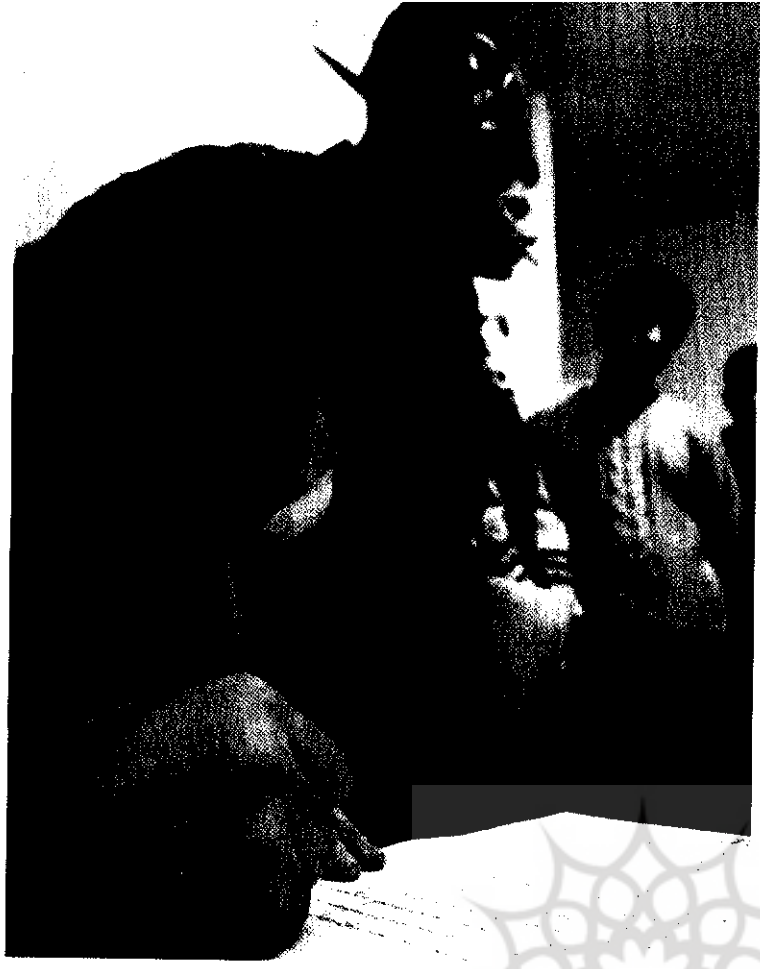
تقصیر و مقصر یا مقصرین و میزان تقصیر مقصر یا مقصرین را مشخص می نمایند. اما تعیین علت یا علل مرگ یعنی «علت اصلی یا علت تامه» مرگ و میزان تأثیر علت یا علل در مرگ نیز با ارجاع امر به پزشکی قانونی یا کمیسیون پزشکی قانونی مشخص خواهد شد که امری ضروری و الزامی است، پس کسب نظریه کارشناسی در صورت اقتضاء ضروری و الزامی و برای اکتفاء وجدانی و قضایی، قاضی واجب است چون قاضی کارشناسی بدان معنا نیست و از این ابراز به عنوان چشم و چراغ باید استفاده نماید تا اولاً: کشف حقیقت کند ثانیاً: عدالت پیشه کند ثالثاً: با بینایی جهت احقاق حق مبادرت به اتخاذ تصمیم نموده و رابعاً: آن تصمیم را اعلام نماید.

و باید توجه داشت جهت اعما مجازات در غیر موارد قتل ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی از مواد ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و نیز مواد بعد از این مواد از قانونی مجازات اسلامی استفاده می شود.

نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۴/۱۱/۱۳):

نوع اتهام؛ قتل غیرعمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی است و تعیین درصد تقصیر توسط کارشناس هم با توجه به این که موضوع اظهارنظر قضایی است فاقد وجهت قانونی توسط می باشد توضیح این که در فرض سؤال تعدد سبب منتفی است هر چند دو سبب تصادف و بیماری قلبی به عنوان علت فوت آمده لیکن چون سبب بیماری فوری بوده به همین جهت ضمان آور نخواهد بود بنابراین تنها علت تامه فوت در فرض سؤال تصادف می باشد در نتیجه سبب مقصر (راهنده) عهده دار صد درصد ضمان خواهد بود.

نظریه اقلیت کمیسیون: نوع اتهام؛ بی احتیاطی در امر رانندگی به میزان ۳۰ درصد منجر به فوت است ضمناً هر چند که تعیین میزان قصور با قاضی است لیکن چون موضوع مورد سؤال یک امر تخصصی و فنی است ارجاع امر بکارشناسی و تعیین میزان جهت اتخاذ تصمیم قضایی لازم است بنابراین می توان گفت دو علت یعنی تصادف و بیماری باعث فوت شده اند و در این مورد دو دیدگاه وجود دارد یکی این که اگر بیماری قلبی نداشت ممکن بود فوت نکند و دیگر این که اگر حادثه واقع نمی شد فوت نمی کرد اما با توجه به فوت مدصومین با گذشت بیست روز پس دو علت تصادف و بیماری موجب فوت شده اند و قاضی باید طبق نظر کارشناس که یک نظر فنی و تخصصی است اقدام نماید. همچنین تعداد دیگری از همکاران محترم معتقدند که در صورت تعدد اسباب برابر ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی همگی به طور تساوی عهده دار خسارت بدنی هستند هر چند که چند سبب با شدت و ضعف در وقوع جنایت دخالت داشته باشند.



شپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
برق آبی جامع علوم انسانی





مبادا آیینہ‌های تجربه
زنکار بخورد!

گفته اند: در 'نیکی'ها 'تعاون' داشته باشید...



آیا بهتر نیست قبل از هر کار، با خویشتن عهدی ببندیم؟!



برونده اندوه را می‌بندم و شادمانه زندگی خواهم کرد.

